

خلاصه کتاب

سفر به کعبه جانان

جلد دوم

مقدمه

دین را ظاهری است و باطنی، ظاهر آن را علمای دین، باطن آن را عارفان و مشایخ نگهداری می کنند «المشایخ فی قومه کالنبی فی امته». خدای تبارک و تعالی محافظت این دین را به وسیله این دو طایفه ضمانت فرموده «انا نحن الذکر و اناله لحافظون».

دین همچون مرقاتی است که از دامنه کوه قاف تا قله آن کشیده شده است. پایه دین، شریعت، قله آن، حقیقت و کتل های آن، طریقت است.

طریقت، تنها سفر سالک است؛ سفر از ظاهر دین به باطن آن، سفری با کوله بار شریعت و به انگیزه یافت حقیقت.

برای هر سالک، طریقت ظهور خاصی دارد، زیرا هر انسانی جدولی از بحر وجود است و قفل ها و گره های ویژه به خود دارد.

طی کردن کتل های طریقت جز با پیر راه امکان ندارد. پیر راهی که خرقه شریعت در پوشیده و سراسر وجودش رایحه حقیقت می دهد.

چرا باید دست بیعت به پیر راه داد؟ زیرا تنها اوست که آن گره ها را می شناسد. اوست که در عین ثابت سالک، مطلع و بر سر سوزیدای او آگاه است. اوست که کیفیت رمز گشودن قفل وجود سالک را می داند.

کسی که مراتب عشق خود را به کمال رساند، حقیقت عشق به مرگ از جان او سر می زند، زیرا که وعده گاه لقاء آنجاست.

مرگ حرم «لا اله الا الله» است و ممر زوار حق، لکن این عشق جز با صبر و مسارعه به تحقق نرسد، لذا عارفین الهی به موت ارادی به استقبال آن شتافته اند.

مبنای سلوک طریق عشق خدایی به موت ارادی است و آن به موت نفس است از صفات ذمیمه و زندگی دل به صفات حمیده .

عاشقان الهی، اهل قرآند و عرصه قیامت و اقداح شراب کوثر در انتظار آنان است

خدای تبارک و تعالی دل‌های خاصان را موضع وحی و الهام و منزل تنزیل نموده است. ابواب حرم این معانی بر اهل حقیقت و ارباب حال، مفتوح است و بر اهل بیان و ارباب قال، مسدود.

عرفانی که از کتاب مقدس آسمانی و کلام بزرگان گرفته شود، پاسخی است به ندای درونی تشنگان معرفت.

منشأ همه رذایل اخلاقی و مبدأ همه هلاکت‌ها نفس است «ان النفس لاماره بالسوء».

مأموریت همه حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء برای تطهیر نفس است .

تطهیر نفس به وسیله عقل سلیم امکان پذیر است .

منشأ همه برکات، عقل الهی است که حائز رتبه اول می‌باشد «اول ما خلق الله العقل» .

رسیدن به حد اعلای کمال و اتصال دل با خالق دل، به وسیله عقل الهی است

عاشقان طریق حق به کیمیای ایمان و اخلاص بر قوه غضبیه و نفسانیه غالب آمده، آن قوا را مطیع و منقاد فرمان خدا گردانیده‌اند و به توفیق حق، نفس را از امارگی به مقام مطمئنگی رسانیده‌اند .

چنان که روح در مقام آمدن به این دیار بر براق نفخه قدرت سوار بود «ونفخت فیه من روحی»، اکنون در مراجعت به دیار اصلی «ارجعی الی ربک» به براق نفس نیازمند است.

باید بدانیم که سخن الهی دواعی عشق و بواعث طلب در دل پدید می‌آورد، بالاخص اگر از منشأ نظر عاشقان صادق و عارفان راه حقیقت صادر شود «کلمه الحکمه ضاله کل حکیم».

غرض از بیان سلوک، حجت است بر بطلان و هوی پرستان که همگی همت بر استیفاء لذت و شهوت بهیمی گماشته‌اند .

الهی تو آن خدایی که نور جمالت را بر دل دوستان تابان کردی، ینابیع علوم و حکم را از سینه‌های ایشان روان ساختی. ای نور دیده دوستان، آن نور جمال و جلال و آن چشمه‌های علوم و حکم را توأم با شایستگی از توخواستاریم.

الهی «ما عرفناک حق معرفتک»، نه دوری که ترا جوئیم، نه غایبی که ترا پرسیم.

ای خدای رحمان، علماء هرچه در ذات صمدی تو گفتند، خبری است، و مشایخ هرچه در صفات سرمدی تو گفتند، اثری است، اما «حقیقه الحق وراء الخبر والاثر» .

فصل اول - تعدیل قوا و ظهور فضایل

هر موجودی از بدو آفرینش برای رسیدن به کمال مطلوب همواره در تکاپو است، این قانون کلی در موجودات ذیشعور عمومیت دارد .

ساختمان وجود انسان، ظاهری دارد و باطنی، ظاهر را انسان محسوس گویند و باطن را انسان معقول.

خاصیت اختصاصی انسان، نطق است و به آن جهت او را ناطق گویند و آن، نه نطق بالفعل لفظی ظاهری، بلکه قوه ادراکیه معقولات است که به آن، حسن را از قبح و مذموم را از محمود باز شناسد .

اگر انسان فکر کند، داند که قصور همت در عوالم عقلیه، علت رذیلت و نقصان است .

فضیلت انسان در آن است که نفس خود را از رذایل پاک سازد .

کمال انسان در فعلیت قوه تعقل و تصرف و احساس است ، که بدین وسیله با کلیه موجودات ارتباط یافته و تماس می‌گیرد .

انسان چون به مقامی رسد که بر مراتب عقول و حقایق به وجه کلی واقف شود، جزئیات نامتناهی واقع در تحت کلیات، به وجهی بر او حاصل آید و چون قرین عمل شود، آثار ملکوتی در وی ظاهر گردد و اگر این سیر صعودی به حد اعلی رسد، مقام تام مطلقیه

را دارا شود.

سیر انسان به سوی کمال، سیری است اختیاری که به قدم علم و عمل طبق دستور الهی در قیام و حرکت است. چون این حرکت و قیام موقوف به محبت و شوق و اراده است، به این جهت از آن تعبیر به سیر ولایتی شده است.

هر فعلی را غایت و غرضی است و هدف از تکمیل نفس انسانی، سعادت محض است.

برخی افراد که لذات مادی و شهوات نفسانی در مذاق تصوراتشان جای گرفته، آن راسعادت تام پندارند، غافلند از این که لذات مادی دفع الماند.

مراد از عالم علوی و سفلی نه علو و سفلی مکانی است به حسب حس، بلکه هر چه محسوس شود اسفل است اگرچه در مکان اعلی باشد و هر چه معقول بود، اعلی است اگرچه در مکان اسفل تعقل او کنند.

عارف کامل خلاصی و نجات از دنیات را بزرگترین عطیت شمرد، و جملگی محسوسات دنیوی را بر خود وبالی داند. اگراندک تصرفی در مواد فانی کند، به حسب ضرورت باشد.

بالاترین مرتبه فضیلت آن است که افعال سالک الی الله همه الهی محض باشد.

فعل الهی محض، خیر محض است که فاعلش از برای غرضی نکند جز رضای دوست.

خیر محض غایتی است لذاته مطلوب، و چنین فعل صادر شود از عقل سلیم که دیگر انگیزه‌ها و تمناها جمله در او متفی و ناچیز شوند.

تا اندرون سالک از شعار الهی و حکمت نامتناهی مملو نشود به سعادت نرسد، این آکندگی بعد از پاک و صاف گشتن از امور طبیعی است.

عارف کامل ممکن است در مصائب و محن شریک دیگران باشد، لیکن این احوال او را ذلیل و شکسته نگرداند و به مشقت غیررحمانی که دیگران را رسد، مبتلا نشود.

بزرگان فرموده‌اند: سعادت حقیقی هر کسی در ثبوت کمالات لایتغیر اوست.

لذت هر کسی در ادراک مطلوب خویش است، چنان که لذت عادل از عدالت باشد و لذت حکیم از حکمت .

سالک عارف ننگ دارد که قوای باطنی را مغلوب قوای حسی کند ، و سرور دل به لذات فانی نماید که حیوانات دیگر هم در آن شرکت دارند.

لذت عقلی ماورای سایر لذایذ است، و آن لذتی است که صاحبش را از نقص به کمال و از بیماری به صحت و از رذیلت به فضیلت رساند.

برای تحصیل لذت سعادت حقیقی یا لذت عقلی، هر کسی را ابتدا به تادیب احتیاج است، بعد از آن به سیاست شریعت و پس از آن به تهذیب اخلاق و عقیدت، سپس به تقویم طریقت بر وفق حکمت.

حضرت خاتم الانبیاء^(ص) فرماید: مجاهده با نفس کنید تا حکمت بر قلوب شما حلول کند.

هر کسی باید بداند که در این دنیا زندگی او بیش از یک عمر نیست، اگر در این عالم کسب فضایل نمود به سعادت ابدی فایز خواهد شد و اگر نفس، او را از کسب فضایل محروم کرد و از دنیا رفت، دیگر محال است سعادت نصیب او شود زیرا که آخرت دار درو و حصاد است نه دار کشت و زرع.

در واقع اعراض، متممات جواهر و اصولند و غرض عمده، جوهر اصلی است که علت غایی ایجاد است.

در انسان نیز اعراض متمم جواهر و اصول اویند. پس باید اعراض تا مدتی در او باقی مانند تا جوهر او رشد یافته کامل و واصل شود، آن وقت او را از اعراض مستخلص نمایند؛ در این مقام است که همه حجاب ها از میان برداشته شده به وصال جمال جمیل دوست نایل آید.

برای رسیدن به سعادت حقیقی هرکسی را به تهذیب اخلاق نیاز است.

بزرگان فرموده‌اند: خلق نه طبیعی است نه مخالف آن، بلکه خداوند تبارک و تعالی بشر را چنان آفریده که هر خلقی را خواهد به آسانی یا دشواری فرا گیرد، و این در ابتدا ارادتی است و به ممارست و مداومت، ملکه گردد.

ای سالک طریق حق! در تهذیب اخلاق کوش تا به علم الیقین رسی، و کلام اولیاءرا از جان بپذیر تا قدم به مرتبه عین الیقین نهی، و قدمی فراتر نه و کلام ایشان را به کار بند و در تقوی و انقطاع کوش تا به مقام حق الیقین نایل آیی.

علم و صناعت تهذیب اخلاق شریفترین علوم و فنون است. چه شرف هر علم و فنی که مقصودش اصلاح موجودی باشد، به حسب شرف ذاتی آن موجود است.

کمال هر چیزی در صدور افعال خاص اوست به تمامترین وجهی، و نقص آن شیء در قصور صدور آن افعال است آنچه سبب صدور افعال خاص انسان است، علم و فن تهذیب اخلاق می باشد، پس هر علم و فنی که ثمره آن کمال اشرف موجودات باشد، شریفترین علوم و فنون خواهد بود.

تنها به وسیله علم و فن تهذیب می توان ادنی مراتب انسانی را به اعلی مدارج رسانید.

نفس انسانی را سه قوه متباین است، و صدور افعال و آثار مختلف به سبب این قواست، و اگر یکی از این قوا غالب شود، دو قوه دیگر مغلوب یا مفقود شوند:

اول - قوه ناطقه که آن را نفس ملکی گویند و آن، منبع فکر و تمیز و شوق نظر در حقایق امور است.
دوم - قوه غضبی که آن را نفس سبعی گویند، منبع غضب و دلیری و اقدام بر احوال و شوق تسلط و تفوق و جاه طلبی است.
سوم - قوه شهوی که آن را نفس بهیمی نیز نامند و آن، منبع شهوات و طلب غذا و شوق التذاذ به ماکل و مشارب و نکاح است.

اگر حرکت نفس ناطقه در ذات خویش به اعتدال بوده و شوق او به اکتساب علوم و معارف باشد، نفس را از آن حرکت، علم حقیقت حاصل شود و به تبعیت، فضیلت حکمت لازم آید.

حرکت باطنی نفس، در اصل مربوط به آگاهی و بیداری روح است. در این حالت، فعالیت دائمی نفس ناطقه منجر به رشد فکری و حصول علم و تقویت عقل می گردد.

اگر حرکت نفس سبعی به حد اعتدال باشد و نفس عاقله را انقیاد نماید از این حرکت، حلم در نفس به وجود آمده به تبعیت آن شجاعت حاصل آید

اگر نفس شهوی یا بهیمی به حد اعتدال باشد، نفس را از این حرکت، عفت حاصل آید که به تبعیت آن، فضیلت سخا حادث شود.

اگر سه فضیلت مذکور حاصل گردد و هر سه با یکدیگر ممزوج و هماهنگ شوند، از ترکیب آنها حالتی متمشابه پدید آید که کمال فضایل به آن است، این حالت را فضیلت عدالت کمالی گویند .

حکمت، حصول معرفت است به هر چه سمت وجودیت دارد، به خصوص به آنچه در عوالم باطنی است .

شجاعت، انقیاد نفس غضبی است از نفس عاقله در امور هولناک و عدم اضطراب آن تا اقدام بر حسب رأی او کند.

عفت، مطیع شدن نفس شهوی است نفس عاقله را و تصرف بر اقتضای رای او تا آثار خیریت از آن ظاهر گردد.

عدالت اتفاق هر سه قوه بایکدیگر و انقیاد از قوه ممیزه است تا اختلاف هوی‌ها و تجاذب قوا صاحبش را به ورطه حیرت نیفکنده انصاف و انتصاف حاصل آید.

اگر آدمی صفات کونی را به صفات حقانی مبدل کند و دیده بصیرتش را سرمه وحدت کشد، به جمیع قوا مشاهده جمال حق و ادراک وجود مطلق کند و این دانش و بینش، ثمره شجره آفرینش است .

معصیت علاوه بر قبح و زشتی آن، به جهل و نادانی نیز منتهی می‌شود.

اگر کسی بر سبیل حقیقت و بر وجهی که سزاست قباحت عصیان و هلاکت ارتکاب آن را دریابد، امکان ندارد که استقبال معصیت کند.

عالم حقیقی باید علم حکمت داند و عامل شود و بیداردلان هر عصر اصول حکمت را از حضرات انبیاء و اوصیاء ایشان فرا گرفته و مردم را بدان راهنمایی کرده‌اند.

علم مقدس حکمت ، غیر از حکمت امروزی است که در میان مردم شایع بوده و به سوء افهام ناقلان ناقابل، تحریفی در آن شده است .

علم حقیقت و باطنی را باید از اهل باطن و معرفت فرا گرفت، زیرا اکثر منسوبین به علم ظاهر و لفظی، عبید دنیا و پرستاران جهل و هوی می‌باشند.

علم باطنی ورای افهام کوتاه و برتر از ادراک محسوس پرستایشان است.

سعید آنان که مزارع علم و معرفت‌ایشان به تابش پرتو انوار لطایف اولیاء نشو و نما کند.

دروید بر روان پاک دانشمندان و رادمردانی که با حکمت و فضیلت زندگی نموده‌اند.

شاد باد روح عارفانی که در اثر ریاضت و مجاهدت و استقامت به وصال رسیده و بازماندگان وادی جهل و حیرت را به سر منزل سعادت و نجات رسانیده‌اند.

شریرترین و بدترین مردم در دنیا و عقبی، عالمی است که به علم خود عمل نکند، چنان که بهترین و مقدس‌ترین انسان‌ها عالمی است که به علم خود عمل نماید.

این که بزرگان فرموده‌اند در دنیا هیچ حجابی بزرگتر از حجاب علم نیست «العلم حجاب اکبر» برای عالمی است که به علم خود عمل نکند.

بزرگان فرموده‌اند: رهبری که به علم خود عمل نکند، پند و نصیحتش از دل‌ها چون باران از سنگ بلغزد.

نفسی که از درون پر خیال جیفه دنیا برخیزد، مانند نسیمی است که از مزبله خیزد.

شعله سخن تا از سینه پر شور بلند نگردد، افسرده دلی رانسوزاند و شرار گفتگو تا از آتش دل برنخیزد، چراغ مرده دلی را نیفرورد.

پند و نصیحت در ابتدا برای اکثر طبایع غیرملازم است و چون ادای آن نیز غیر ملازم بود، دلنشین نشود.

نخستین امر ضروری بر مستمعین مطالب حقه نیز آن است که تحصیل رضای الهی را مقصود الهی خود ساخته از شنیدن آن مطالب، همت بر اصلاح خود گمارند.

به قدر اندوهی که از جهت دنیا ترا به هم رسد، اندوه آخرت از دلت بیرون رود و چندان که غبار ملال از رهگذر عقیبی بر آئینه خاطرت نشیند، غم دنیا از دل برخیزد.

ای دل غافل، دوستی دنیای بی‌قرار آبروی اعتبار از چهره حسنات فرو می‌ریزد.

تمایلات ناپسند به لذت‌های وافر و فریبنده، غالباً چون ابرهای طوفانی همه حسنات را در گذرگاه خود نیست و نابود کند و با نیروی مهیبی آنان را به گرداب فلاکت و بدبختی سوق دهد.

بزرگان فرموده‌اند: نفس گوهر گرانبهایی است، کسی که آن را شناخت، نگاهش داشت.

تحصیل دنیا به جهت جلب رضای حق، فضیلت بوده و حرکت به سوی خدا است.

حب دنیا که علت جمله خطایا و گناهان معرفی شده، برای کسی است که دنیا و زندگی را بهر دنیا و زندگی بخواهد، دنیا محبوب بلا واسطه او شود.

حضرت رسول اکرم^(ص) فرموده: هیچ هدیه که مسلمانی به برادر دینی خود فرستد، بهتر از کلمه حکمتی نیست که سبب زیادتی هدایت او شود

واجب است که انسان عدالت را اول در نفس خود به کار بندد و آن، تعدیل قوا و تکمیل ملکات است.

عدالت از بزرگترین اهداف سفرای الهی و یگانه عامل سعادت انسان هاست «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط».

دلیل ادای حقوق واجبی، آن است که آثار عدالت و کرامات الهیه در انسان ظاهر شود.

ای سالک طریق حق! بدان که محبت این دنیا به منزله درختی است که به باغ‌های وساوس شیطانی در آب و هوای هم‌نشینی ابنای زمان نشو و نما کرده و ریشه شهوات و آرزوهای نامشروع در زمین دل محکم نموده، این شجره ملعونه را شکوفه جز ارتکاب مناهی و ثمره آن جز ناامیدی از رحمت الهی نیست.

کمال هر چیزی از اظهار خاصیت خود معلوم گردد.

تشویق و ترغیب به اجتماع در عبادات و ضیافات فرموده‌اند زیرا به جمعیت، انس حقیقی ممکن است از قوه به فعل آید.

محبت حقیقی، محبت الهی است که در آن توقع منفعت و لذت نبوده، سبب آن سنخیت و مناسبت جواهر بسیطه پاک نیکان و اختیار است.

هر صفت وقتی الهی است که ظهور آن به مورد و توأم با شرایط باشد و الا غیر الهی بلکه شیطانی به شمار آید.

پیامبر خدا^(ص) می‌فرماید: هر کس به حلال خدا اکتفا نماید، سالم شود و الا تمایل او به حرام شده، هلاک گردد.

از صفات الهیه و حمیده صبر است، مشروط بر این که به مورد و به جا باشد.

صبر درقبال ستمکاران و متجاوزان به عرض و ناموس و دیانت، از صفات رذیله و غیر رحمانی بلکه شیطانی است .

تواضع به جا همانند صبر، از صفات حمیده و در غیر آن از صفات رذیله است.

تواضع در مقابل متواضعین پسندیده و برای غیر اهلش از کبائر است.

عفیف در حقیقت کسی است که حد و حق عفت را نگهدارد، زیرا طلب لذت به حداعتدال کند .

شجاع به حقیقت کسی است که از ستم و ارتکاب امور زشت و ناپسند بر حذر باشد.

شجاع ترین و قوی ترین مردان کسی است که بر نفس خویش غالب آید.

سر منزل دنیای ناپایدار گذاشتنی و گذشتنی است، ورشته سست نهاد امتدادش دل نیستنی و ساغر سرور لبالب غرورش، ریختنی و شکستنی است.

بدبخت کسی که به لذات فانی دنیا از جا رود دولت دنیا را سعادت دانند. بی حاصل آن که در زمین دل تخم محبتش افشاند. آواره

سالکی که راه طلبش به قدم سعی پوید، و بیچاره دردمندی که چاره درد خویش از آن جوید.

چنان که آدمی در وقت مرض، اشتهای طعام را با آن که به آن زنده است ندارد، دل نیز به علت تسلط هوی و استیلاهی حب دنیا از ذکر پروردگار متعال که خالق اوست باز می ماند.

ای سالک طریق حق! به خودآی و دل را به زیور عدل و محبت بیارای. تفکر نما و از تخیل بپرهیز، که در این مقام وجود تو آن شجره طیبه را ماند که اصلش در ارض سفلی عالم ناسوت ثابت، و فروعش در عوالم روحانیه مورق.

دوران روح در عالم محسوسات، تخیل است و سیر و جولان روح در عالم معقولات، تفکر.

فصل دوم - طبابت نفوس یا درمان امراض روحی

کمال هر چیزی در تشبه اوست به مبدأ خویش.

انسان را قوایی است باطنی و تمایلاتی ذاتی؛ او را گنج های مدفونی است که تا به کشف و استخراج آنها نایل نگردد به سعادت حقیقی نرسد.

مناسبترین علوم و فنون که در تهذیب نفوس می توان بدان اقتدا نمود، طب است.

طب نفسانی دو جزء دارد: یکی آنچه لازمه محافظت فضیلت است، و دیگری آنچه لازمه ازاله رذیلت.

نفس چون از مواظبت و وظیفه باز ماند و از فکر در حقایق و خوض در معانی اعراض نماید، به کند فهمی گراید و خیرات عالم قدس از او منقطع گردد.

غنی کسی است که از جهت نفس غنی باشد نه از جهت مال و منال.

حافظ صحت نفس باید تهییج قوه شهوت و غضب نکند و اکثر اوقات متذکر آنها نشود.

سالک باید در همه اوقات از اشتغال به رذایل و مساعدت اصحاب آنها بپرهیزد، و خود را به صبر و حلم پیش از حرکت قوه شهوت و غضب آماده کند.

سالک باید مراقب احوال و متوجه افعال و اعمال خود باشد، و قبل از اقدام به هر کاری در نتایج آن تفکر و تأمل نماید. از سعی و جهد در تهذیب اخلاق، روز به روز نفس را صفات تازه حاصل آید، و هر لحظه او را ترقی در کمالات و صعود به معارج سعادت به هم رسد، به مرتبه‌ای که پرده طبیعت از پیش دیده او برداشته شده، محل اسرار ملک و ملکوت بلکه محرم خلوت جبروت گردد.

خشم و غضب، خود خوری، عصبانیت، شتاب، کم ظرفیتی و کم حوصلگی، موجب پریشان حالی و شکست و ناکامی ها می گردد.

هنگامی که خشم حرف می زند، عقل چهره خود را می پوشاند.

افراط در غضب از مهلکات و آفات عظیم است. انسان باید اسیر و بنده غضب و شهوت خویش نگردد.

بزرگان فرموده اند: کسی که غضب خود را مالک نباشد، بر عقل خود نیز مالک نیست.

بعضی چنان توهم کنند که شدت غضب نشانه مردانگی است! در صورتی که افعال شخص غضبناک مانند اطفال و دیوانگان است نه عاقلان.

مزاح برای کسی که نمی تواند اندازه نگهدارد، جایز نیست.

استهزاء از افعال جاهلان است.

غضب ناشی از بیماری دل و نقصان عقل است و باعث آن، ضعف نفس است نه شجاعت و قوت آن.

فرو خوردن غضب، جهاد با نفس است، چنان که بزرگان آن را جهاد اکبر فرموده اند.

اگر روان انسان از یک سو با صبر و تحمل و رضا و تسلیم و محبت قرین باشد، و از سوی دیگر از آرایش های ذهنی پاک شود، دیگر محلی برای خود خوری و عصبانیت نباشد.

بیماری غضب را باید با صبر و محبت مداوا نمود.

کسی که در صبر و محبت ساکن است در پیشگاه خدا ساکن است.

معنا و مفهوم حقیقی محبت را باید در قلوب پاک و روان‌های منور و وجدان‌های سرافراز و در وجود انسان‌های واقعی جستجو کرد.

حلم بعد از علم، اشرف کمالات نفسانیه است، بلکه علم را بدون حلم اثر و نفعی، و شجره دانایی را بی‌باغبانی بردباری ثمری نیست.

حضرت خاتم الانبیاء^(ص) می‌فرماید: علم به تعلم حاصل شود و حلم به تحلم که کظم غیظ است.

حضرت رسول اکرم^(ص) فرموده: اگر کسی تراسرزنش کند به عیبی که در توست، تو او را سرزنش مکن به آنچه در اوست.

از حضرت رسول اکرم^(ص) روایت است که رفق و نرمی مبارک، و درشتی شوم است.

حضرت کاظم^(ع) می‌فرماید: نصف عیش و زندگی آدمی در رفق و نرمی است

خداوند متعال هیچ پیغمبری را بر نیانگیخت مگر این که حسن خلق در او کامل بود.

اگر صاحب نعمتی یاصفتی آن را از لطف خداوند متعال داند نه از جهت استحقاق خود، عجب نخواهد بود.

اکثر اوقات اسباب عجب عبارتند از: علم، معرفت، عبادت، اطاعت، تقوی، ورع، حسب و نسب، جاه، مال، اقتدار، تسلط، قوت، بسیاری اعوان و انصار و زیرکی و فهم و ذكاء.

علم حقیقی آن است که آدمی را به خود شناسا و او را بر خطر و تشویش خاتمه امور دانا کند.

هر عالمی که مردم را به فروتنی و انکسار امر کرده و از عجب و تکبر منع نماید، لیکن خود عجب و تکبر کند، منافق است.

چون آدمی خود را در تحصیل علوم و کسب کمالات به نظر خودپسندی دید، و شمایم گلزار مکارم اخلاق و اطوارش به عفونت خودبینی آمیخته گردید، وی را در میزان حقیقت قدر و قیمتی نماند.

کسی که یقین دارد عبادت او جامع تمام شرایط و آداب است، بسی غافل و به حقیقت امر جاهل است.

کیست که از عاقبت امر خود مطمئن شود؟ این است که معظم خوف اهل معرفت، خوف سوء خاتمه است.

ریا در طاعت به غایت پنهان است.

اکثر کوته نظران و ظاهر بینان در عبادات و طاعات خود بر امور ظاهری همت گمارند بر امور باطنی.

از جمله احوال باطنی اخلاص است.

کبر حجابی است در رسیدن به مرتبه فیوضات، و بزرگترین پرده و مانعی است از مشاهده جمال سعادت.

مرد حقیقی در اظهار حقیقت، خود را به زحمت دفاع نمی‌اندازد زیرا حقیقت نیازی به مدافع ندارد.

کسانی که به حقیقت رسیده‌اند، هیچ از آن دم نزده‌اند و به آرامی و شیوایی راز آن را پوشانیده‌اند، تنها از روزنه اخلاق و رفتار و شخصیت ایشان است که می‌توان گوشه‌ای از پرتو تابناک حقیقت را مشاهده کرد.

تواضع اختیار و افتادگی ابرار چون نمودن ستاره در آب است. چنان که این نمود سبب پستی ستاره نیست، فروتنی بزرگان نیز باعث کسر شأن ایشان نگردد.

تکبر فرومایگان مانند بلند شدن دود است، چنان که دود از بلند شدن کسب منزلتی نکند، سفله را نیز گردنکشی و نخوت قدر و قیمتی نیفزاید.

بدترین اقسام کبر آن است که کسی حق را سهل و سبک گیرد و بزرگان را حقیر شمرد.

حضرت رسول اکرم^(ص) فرموده: چون به متکبرین رسیدید، تکبر کنید که این سبب خواری و حقارت ایشان است، لیکن چون به

متواضعین امت من رسیدید به آنان تواضع کنید.

سالک باید بداند که تراوش‌های فکری، بسان نوزادان روحی است که نظیر نوزادان جسمی نیازمند تربیت و تقویت‌اند.

کسی که خود را شناخت هرگز زبان به مدح خود نگشاید. پس سزاوار است که آدمی پیش از هر سخن، تأمل کند که متضمن خود ستایی نباشد.

تا چند گرفتار دام طبیعت، تا کی محبوس زندان رنج و محنت؟ هر ساعت بار غمی تاچند کشی و هر لحظه جام المی تا چند نوشی، نیش زهر آلود منافقین تا کی؟
ای سالک پای خود از این خانه ویران بیرون نه و قدم در گلستان عالم سرور گذار، دمی یاران و دوستان را یاد آر و گاهی با ساکنان عالم انوار راز گوی و زمانی با رفیقان آن دیار صحبتی دار.

این جهل و نادانی به خداوند متعال و قضا و قدر اوست که آدمی خود را منشأ اثری داند و از برای خود مدخلیتی در عزت یا ثروت و قدرت دیگران پندارد.

بی تردید هر قدر معرفت انسان به عظمت و جلال خداوند متعال بیشتر باشد و به عیوب و گناهان خود بیناتر شود، خوف و خشیت او از خدا زیادتر گردد.

خوف از خدا از مراتب رفیع و درجات منیع است و افضل فضایل نفسانی و اشرف اوصاف حسنه است.

قرب الهی حاصل نشود مگر به تحصیل محبت و انس با خدا و آن موقوف است به معرفت او، و این معرفت و محبت و انس حاصل نگردد مگر به فکر و ذکر او.

کسی عاقبت کار خود را چه داند و چگونه مطمئن شود که دفتر حال او برنگردد و احوال دل متبدل نشود.

بزرگان فرموده‌اند: گردش قلب آدمی شدیدتر است از گردش آب جوشان در دیگ.

از صفات رذیله، یأس از رحمت خدا است که از مهلکات عظیمه و گناهان کبیره است.

از جمله عوامل نجات مؤمنین، شفاعت شافع روز قیامت و ائمه طاهرین علیهم السلام است.

از بشارت‌های وارده معلوم می‌شود که مؤمن در دوزخ مخلد و ابدی نیست.

انسان باید با کمال امیدواری به سوی خدا رفته و شایق لقای او باشد، تا شاد و فرحناک از دنیا رود. کدام شادی از این بالاتر که محب پیش محبوب خود رود و با او ملاقات نماید؟

حضرت صادق^(ع) می‌فرماید: خداوند متعال بنده مؤمن را در هر کاری اختیار داده لیکن اجازه نفرموده که خود را خوار و ذلیل نماید «و لله العزه و لرسوله و للمؤمنین».

مؤمن باید از کوه محکم تر باشد، چه به تیشه از کوه چیزی توان شکست، اما از دین و ایمان مؤمن چیزی شکسته نشود.

حضرت باقر^(ع) فرموده که خداوند متعال به بنده خود سه خلعت کرامت می‌فرماید: عزت در دنیا و آخرت، ظفر در رستگاری دنیا و آخرت، و مهابت در دل ظالمین و اهل معصیت.

صاحب علو همت اگر قدم در راه طلب نهاد و در صدد تحصیل مقصود برآمد، نه او را بیم جان است و نه پروای سر، نه از شمشیر ترسد و نه از خنجر.

هر که در صدد طلب چیزی برآید و کمر اجتهاد در آن بر میان بندد البته آن را می‌یابد.

کسانی که در راه خدا سعی کنند، خداوند متعال راه و منزل خود را به ایشان می‌نماید «والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین».

اندکی تفکر معلوم می‌نماید که سبب کلی در فروختن دین به دنیا و معاوضه نعیم آخرت به زخارف این عاریت سرا، عجله و شتاب است.

حضرت رسول اکرم^(ص) فرموده: شتاب از جانب شیطان است و تأمل و تأنی در کارها از جانب خدای منان.

چون نفس انسان از عالم امر برخاسته در سلسله ایجاد، اقرب مخلوقات است به خالق عالم، و برترین لذت او سرور از صفات

کمالیه خدایی است.

ضد صفت عجله، وقار است و آن، آرامش و اطمینان نفس است در گفتار و کردار و حرکات و سکناات پیش از شروع و بعد از آن، تا هر جزئی از آن کار را به موافقت فکر و تدبیر انجام دهد.

ظن بد بردن به مردم، نتیجه جبن و ضعف نفس است.

مراد از سوء ظن که شرعاً مذموم و از آن نهی شده، ظنی است که آدمی بر دل خود راه دهد و سپس نفس را به جانب آن مایل کرده طرف بدی را ترجیح دهد یا آن را اظهار نماید.

مجرد خطور امری به دل بدون ترجیح آن، سوء ظن نیست.

حضرت رسول اکرم^(ص) فرموده: از مواضع تهمت پرهیزید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: هر که خود را به محل تهمت درآورد، ملامت نکند کسی را که به او بدگمان گردد.

اگر خطا یا لغزشی از مؤمنی مشاهده نمودی باید او را در خلوت نصیحت کنی، نه این که به غیبت و بدگویی او پردازی.

حرص بر شهوت از بزرگترین اسباب نقصان دیانت و ضعف و لاغری بدن و اتلاف مال و اضرار عقل و از بین رفتن آبرو است.

حضرت رسول اکرم^(ص) فرمود: ورع، زینت مؤمن و ستون دین است و انسان به کمند ورع به اوج مرتبه مقربین صعود نماید.

حضرت خاتم الانبیاء^(ص) می فرماید: بنده‌ای که دست به دعا برداشته و نیاز خود را از درگاه الهی مسئلت نماید، در حالی که خورش و پوشش او از طریق حرام باشد، چگونه دعای او مستجاب شود؟!

حضرت صادق^(ع) فرمود: ترک لقمه‌ای از حرام نزد حق تعالی از دو هزار رکعت نماز سنتی خوشتر است.

حضرت حسین^(ع) فرموده: یکی از اصول کفر، طمع است که بال همت آدمی را بسته و از طیران به اوج عزت محروم نموده است.

ای دل شوم خودکام که اسیر نفس گشته‌ای، ای بی‌تمیز حلال و حرام، ای مجوس آتشکده حرص و آز، ای محبوس زنجیر آرزوهای دور و دراز، تا چند پشت به فرمان خداکنی و گنجینه دل از نقد ورع تهی گردانی؟

اقتداء بر اخلاق جمیله آن است که سالک الی الله به موجود خشنود شود و به مفقود تأسف ننماید.

حزن حالتی است که مردم آن را به سوء اختیار خود ایجاد کنند.

از حکیمی پرسیدند سبب فرط نشاط و قلت حزن تو چیست؟ فرمود: من برجیزی دل نهم تا از مفقود شدن آن اندوهگین شوم.

حسد از مشکل ترین امراض و بزرگترین معاصی است، و اول خطیئه‌ای بود که در روی زمین واقع شد.

حضرت حسین علیه السلام فرموده: اصول کفر سه چیز است حرص، استکبار، حسد.

حضرت علی^(ع) فرموده: حسود بر تقدیر الهی ناراضی و خشمناک است. یعنی چرا نعمت به دیگری داده شده نه به من، و حال آن که مرا شایسته است نه وی را.

صفت خبیثه حسد آدمی را به انواع معاصی و از سیلاب گناهان، خانه دین و ایمان رو به ویرانی گذارد.

بزرگان فرموده‌اند: کسی که به دشمن خود شر خواهد، محب شر است و محب شر، شریر باشد و شریرتر از آن کسی است که شر را به غیر دشمن خود خواهد؛ و اگر این معامله با دوستان کند، تباه تر و زشت تر باشد و قبیح ترین آن، حسد در میان علما است.

حضرت رسول اکرم^(ص) می‌فرماید حق تعالی شش طایفه را به سبب شش خصلت به دوزخ برد:

اول - امرا و حکام را به سبب ظلم و ستم.

دوم - اعراب را به واسطه تعصب.

سوم - رؤسا و اهل اقتدار و شوکت را به جهت تکبر.

چهارم - تجار را به واسطه خیانت.

پنجم - اهل روستاها را به سبب جهالت و ندانستن آداب عبادات واجبه.

ششم - علما را به واسطه حسد.

توسع در اصل، نجات از ضیق است اما تمنای وسعت بیشتر برای صرف آن در راه خدا بلامانع است، هرچند در اکثر مردم توسع سبب زوال معنویات آنان است.

حقیقت غیبت، تفهیم امر ناخوشایندی از برادر مؤمن است به مردم، که او از شنیدن آن آزرده گردد، چه به طریق تکلم و چه به ایما و اشارت و حکایت و مانند آن، چه در حال حضور و چه در غیبت، چه به طریق تعریض و کنایه و چه به طریق تصریح.

سبب سخت گیری در امر غیبت و اعظم گناهان شمردن آن در میان معاصی کبیره، منافی بودن آن با غرض حکیم علی الاطلاق است.

با اشتغال مردم به غیبت یکدیگر، حقد و حسد و کینه در بین ایشان پدید آید و بنای الفت و محبت ویران گشته یاری و تعاون به فعل نیاید، و غرض حق تعالی نقض گردد.

غیبت منحصر بر زبان نیست، بلکه به ایما و اشاره نیز حاصل گردد.

از انواع غیبت، گوش دادن به غیبت است بر سیل تعجب که گمان من چنین نبود! چه این قسم سخنان موجب نشاط گوینده در ازدیاد کلام و نقل این گونه سخنان باشد.

حضرت رسول اکرم^(ص) فرمود: شنونده غیبت هم اگر به قصد رضا باشد مانند غیبت کننده است، و اگر با وجود قدرت بر دفع و انکار، قصور کند از گناه غیبت بری نیست.

حضرت رسول اکرم^(ص) می فرماید: هر که نزدش مؤمنی را خوار کنند و او با وجود قدرت بر نصرت و یاری او اقدامی ننماید، خداوند متعال او را روز قیامت در مجمع خلائق خوار و ذلیل گرداند.

در حدیث آمده که حسنات غیبت کننده به جبران اذیت و آزار غیبت، به کسی منتقل شود که غیبت او شده و اگر غیبت کننده را حسناتی نباشد، سیئات غیبت شونده را بر او تحمیل کنند.

رد اهل بدعت و آراء فاسده و مقالات ضاله آنان و ذکر معایب پیشوایان مذاهب باطله جایز است، تا مردم از ایشان و مذهبشان متنفر شده از صراط مستقیم انحراف نوزند.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: سخن چین به بهشت نرود.

برای کسی که در سخن دو روی و دو زبان است، وعده عذاب است .

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: در روز قیامت دشمن ترین خلائق نزد حق تعالی، دروغگویان و متکبرانند و آنان که عداوت و دشمنی برادران مؤمن را در سینه خود بدارند و چون بایشان ملاقات کنند، ظاهراً طریقه خوش خلقی و تواضع پیمایند.

حضرت امام باقر (ع) می‌فرماید: بد بنده‌ای است کسی که دو روی و دو زبان باشد، درحضور با برادر مؤمن گشاده رویی کند و در غیاب، به غیبت او پردازد و اگر به آن برادر نعمتی رسد، حسد برد و چون به بلایی مبتلا شود، او را شرمنده و خوار گرداند.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: حب جاه در دل، نفاق را می‌رویاند همچنان که آب سبزی را.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: خطر دو گرگ گرسنه که به گله گوسفندی داخل شوند، کمتر است از خطر حب مال و مقام نسبت به دین مرد مسلمان.

دل آدمی هرگز از فکر و خیال خالی نیست بلکه محل‌خطور و مرور خیالات و افکار گوناگون است، اگرچه گاهی انسان ملتفت آن نشود.

دل آدمی لطیفه‌ای است از لطایف الهیه که پیوسته میدان تاخت و تاز خیالات و جولان افکار است.

حضرت رسول اکرم (ص) فرموده: دو نوع از افکار و خواطر در دل آدمی وارد شوند، یکی از جانب ملک و آن افکاری است مشتمل بر عزم امور خیر و قصد آنها و تصدیق امور حقه واقعیه. دیگری از جانب شیطان و آن خیالاتی است مشتمل بر عزم امور فاسده و تکذیب امور حقه.

کلیه خواطر نفسانیه و خیالات قلبیه دو گونه است: اول- افکار محرکه بر عمل خیر که آن را الهام گویند. دوم - خیالات محرکه بر عمل شر که آن را وسوسه نامند.

اگر دل توجه به ذکر خدا کرده و میل نفس به ورع و تقوی شود، لشکر فرشتگان دل را فراگیرند و از فیوضات ایشان، افکار و نیات حسنه در دل پدیدار گردد.

چون شیطان از آتش است، به هر جا که افتد زود جای خود را گشاید، و جای خود را به مجرد این که اندک راهی در خانه دل یافت و وسیع نماید.

اغلب خیال آدمی در پیدا کردن راه‌های مکر و حيله و شیطنت و خدعه و کیفیت وصول به شهوات و نیل به لذات است.

جمیع خیالات فاسده چه درباره امور مباح یا غیر آن، در پیدایش ظلمت و کدورت دل مشترکند.

شیطان مانند خون در بدن انسان گردش می‌کند و قوه واهمه و غضبیه و شهویه را به وسوسه در حرکت می‌آورد.

از وسوسه شیطان محفوظ نمانند مگر کسانی که ریشه علایق دنیویه را از زمین دل کنده و به غیر از فکر راه مستقیم که یکی است، خیالات و هموم سایر طرق را از دل خود بیرون کنند و خود را به خدا سپارند.

ذکر خدا در دل گرچه تأثیر بسیار در دفع وسواس شیطان دارد، لیکن بدون سد ابواب او و دفع صفات ذمیمه و علاقه دنیای دنیه از خود، چندان فایده‌ای از ذکر مترتب نشود.

فایده ذکر هنگامی ظاهر گردد که نفس از شوائب هوی و هوس، پاک و دل با انوار ورع و تقوی تابناک شود.

ذکری که دافع وسواس شیطنانی و خواطر نفسانی است، ذکر قلبی است و آن، مشغول ساختن دل است به یاد خدا.

خلاصی از چنگ وسواس شیطان موقوف است بر تخلیه نفس از صفات رذیله و تحلیه آن با صفات حسنه و مواظبت بر ذکر خدا.

از نظر روانشناسی ضمیر آدمی به دو قسمت ضمیر خودآگاه و ضمیر ناخودآگاه تقسیم می‌شود. اسلام همیشه این دو ضمیر را در نظر داشته و اساس تربیتی خود را در آنها پیاده کرده است.

ای سالک خود را بشناس و به خودآی، به سوی خدا بشتاب و صفات رذیله خود را آزاد ساز و به مردان پاک پیوندد، بال و پر بگشا و در آسمان ایمان پرواز کن.

فصل سوم - ارادت و طلب

مرتبۀ اول ارادت، اخراج بیگانه از خانه دوست و محبوب حقیقی است.

اخراج بیگانه از خانه دل ممکن نیست مگر با انقیاد از دستورات شرعیه که در این مقام دل سالک از بیگانه تخلیه می‌گردد.

بزرگان فرموده‌اند آنچه بندگان را از حق تعالی دور می‌سازد، سه چیز است: قلت صدق در ارادت. جهل به طریقت. گفتار علمای بوالهوس .

علامت عشق آن است که عاشق مطیع و منقاد محض فرمان معشوق باشد.

«قل ان کتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله»: ای حبیب من به آنان بگو اگر به خدا عشق می‌ورزید از من پیروی کنید تا خدا شما را از محبت خود برخوردار فرماید.

آن روانی را که دارای عشق و محبت است ، با روانی که در جاذبه‌های حیوانی فرورفته و نامش را عشق و محبت نهاده آیا یکسان است ؟

حضرت مولای متقیان فرمود «معرفه النفس انفع المعارف» معرفت نفس نیز بدون تزکیه و تصفیه امکان‌پذیر نیست. چون اراده در مسیر سبقت به خیر قرار گرفت، اراده خداوندی آن را به ثمر می‌رساند.

ای سالک بی‌جهت این در و آن در نزن و از خود آغاز نما.

آنگاه که درد فراق گل کرد و زهر هجر اثر نمود و مراتب سوز و گداز دل به کمال رسید، طبیب راه با شیشه دارو و درمان خواهد آمد و جمال خود را بی‌پرده بر تو می‌نمایاند و بدان که ناز تو را هم می‌کشد .

اراده رمز نجات و کلید آرزوهاست. هیچ آلتی را یارای قطع عزم و اراده مردان با همت نیست.

حضرت علی^(ع) می‌فرماید: اراده مردان، کوه‌های بلند و محکم را از جای می‌کند ولی هیچ چیز نمی‌تواند اراده مردان الهی را قطع کند.

حضرت امیرالمومنین^(ع) قانون کلی هدف‌شناسی را چنین بیان فرموده: اگر نمی‌دانی که از کجا آمده‌ای، نخواهی دانست به کجا می‌روی .

آیا جانی که در گهواره طبیعی بدن با عامل خارج از خود در حرکت جبری است، با آن جان که از آن رها شده و به تکاپوی پیگیر و مستمر پرداخته، صدها بعد و استعداد از خود نشان می‌دهد، یکسان است؟

علت اصلی همه سیه روزی‌ها جز گم شدن حقیقت عالی حیات و دلخوشی به زرق و برق دنیا چیز دیگر نیست.

انسان باید به واسطه تزکیه و تصفیه بر آگاهی‌های ظاهری و باطنی، مادی و معنوی خویش بیفزاید .

سالک باید این حقیقت را بپذیرد که وجود یک نقطه تاریک درونی، ممکن است همه نیروهای باطنی او را مختل گرداند.

سالک الهی باید با استمداد از حق، خود را با ذات خود آشتی دهد و من حقیقی را دریابد .

استقلال حقیقی در بروز استقلال «من» در برابر «جز من» است

شخصیت‌های بزرگ، آن سالکین الهی هستند که مراحل من را با ارادت تمام طی کرده و با نیل به حقیقت، در جاذبه عشق الهی قرار گرفته‌اند.

چنانچه شوق و ذوق به انجام فعلی، ناشی از عقل و عشق خدایی باشد، اراده ممدوحه و اگر ناشی از تخیلات و وساوس هوی‌های نفسانی باشد، اراده مذمومه است.

اراده شخصی باید با اراده اجتماع و افکار عمومی، یعنی افکاری که به مصلحت و سعادت جامعه است و به ندای فرامین عقل تراوش یافته، هماهنگی داشته باشد.

شجره طیبه اراده وقتی میوه نیکو دهد که نهال آن به دست باغبان عقل و عشق خدایی در بوستان مکتب آسمانی غرس شده و از چشمه الهامات غیبی آبیاری گردد، و درمهد عدالت و انصاف پرورش یابد تا پرچمدار فضایل گردد.

اگر افراد ملتی دارای نیروی اراده بسیار قوی باشند، ولی بخواهند بدون رعایت انتظام، اراده خود را در جامعه با کبر و غرور اجرا

نمایند، کامیاب نخواهند شد .

غم و غصه زیاد و ناراحتی خاطر ، شدیداً اراده را فلج بلکه عقیم می کند.

انسان الهی باید خاطر خویش را ناراحت ننموده، هر محنتی را که به او رسد، آن را پیامی داند از طرف خدای تبارک و تعالی.

غم و اندوه باید مانند شادی آرامش بخش، تعالی دهنده و آزاد کننده انسان از ناراحتی ها و موجد اندیشه های بزرگ و متین و پایدار باشد.

تردیدی نیست که بیشتر مصائب وارده بر ما حقیقتی ندارند و برخی که واقعیت دارد، مصیبت نیست.

مخاطرات کوچکند به شرط آن که در قبال دیدگان دل، کوچک آیند.

آمال اندیشی، عاقلانه است ولی از پیش عزا گرفتن غیر معقول؛ ساختن قصرها در تصور و اندیشه بهتر است از ساختن زندان در خیال.

از عوامل مهم تشدید اراده، عشق و علاقه به هدف است تا آنجا که مرید در خواب و بیداری، به جز صورت هدف و معشوق خود نبیند .

مرد ضعیف الاراده مانند کاغذی است بر روی شط عظیم که کوچکترین اراده ای از خود نشان نمی دهد.

مرد قوی الاراده بسان شناگر ماهری است که به هر سو اراده کند، سینه آب را می شکافد و می رود.

سالک الهی می داند که در برابر دریای عظیمی قرار دارد که تلاش ها و کوشش ها از او می طلبد.

این که گفته اند اراده تابع غرایز است، این امر کلیت ندارد. بشر قادر است غریزه و مزایای غریزی خود را به نیروی اراده به مرز اصول اخلاقی محدود سازد.

ساختمان مزاجی در اخلاق مؤثر است، لیکن علت جزء و ناقصه است نه تامه، و تربیت اخلاقی به نیروی اراده می تواند در اصلاح

آن مؤثر افتد.

هر واقعیتی را که عامل جبری به وجود آورد از منطقه ارزش ها خارج می‌دانند، زیرا در آن کار نه اراده آزاد در میان بوده و نه اختیار انتخاب هدفها و در آن ، من حقیقی مشهود نیست.

اگر کسی فرضاً از چنان قدرتی برخوردار شود که بتواند جهانی را در عالی ترین نظم و قانون بسازد، ولی نه در به دست آوردن آن قدرت، او را اختیاری باشد و نه در بهره برداری از آن، کار با ارزشی انجام نداده، بلکه مقدمات و مبنای ارزش های کار او، از دیگران بوده است.

اراده همدوش عقل است، هر جا که عقل است اراده نیز هست، پس انسان متحرک بالاراده و بالعقل است.

انسان کامل متحرک بالاراده است، لیکن اکثر انسان ها گاهی متحرک بالاراده اند و گاهی متحرک بالشوق و الميل، ولی حیوان همیشه متحرک بالشوق و الميل است.

میل و عاطفه رابطه ای است میان انسان و اشیاء خارجی، و وقتی مقبول است که تحت اختیار عقل باشد. ولی اراده، وسیله و رابطه ای بین انسان و اشیاء خارجی نیست.

اراده یعنی تحت کنترل در آوردن میل ها و ضد میل ها، بدینسان اخلاق ناشی از اراده و عقل است.

فعل اخلاقی، کاری است که بر حسب مصلحت عقل و اراده انجام گیرد نه براساس میل و شوق.

عقل انسانی به منزله چراغ کوچکی است که قدمی چند از راه طولانی او را روشن می‌کند. آن چراغ بزرگتر که راه زندگی را فرسنگها روشن می‌نماید، عقل پاک خدایی است.

اراده قوی در اثر تفکر الهی به وجود می‌آید، تفکری که ناشی از عقل سلیم باشد. صاحبان این عقول کسانی هستند که سالیان متمادی تحت تعالیم عالیه بزرگان واقع شده‌اند.

قبل از اقدام به هر کاری باید تفکر و تعقل و خوض و غور نمود و در صورت تصدیق عقل سلیم، با مراعات شرایط آن را انجام داد.

ولی حق، صاحب عقل سلیم را می شناسد و مراتبش را هم می داند.

درک محضر بزرگان و استمداد از ایشان و استفاده از نتایج تفکرات آنان، نوعی توسل است.

امتیاز و برتری انسان از سایر حیوانات و موجودات به تعقل و تفکر و اراده اوست. زیرا لگام اراده حیوان به دست غرایز حیوانی است.

بدون تفکر و مشورت و استفاضه از ناحیه اعلی، حصول یقین به صلاحیت عمل و اقدام قاطعانه مقدور نشده، انسان دچار تردید می گردد. چنین تردیدی از امراض روانی بلکه بلای ایمان است.

شک و دودلی در مسیر حق، ضربه محکمی بر حقیقت انسان وارد می کند.

تردید و دودلی بلای کامیابی است و ضربه ای مافوق تصور بر نبوغ و هوش و نیروهای باطنی می زند.

مردان طریق حق، هادیان ربانی در هر عصری برای دشمنان، آتش سوزان بلکه سخت تر از آنند، آنان شمشیری هستند که تیزی آن کند نمی گردد.

ای سالک طریق حق! دستوری که از ناحیه عقل الهی صادر می شود، باید آن را با قاطعیت تمام انجام دهی، چه این راه عشق و طریق حق است و بس دشوار.

بدان که به رهبری عقل سلیم و هدایت استاد ربانی و با اراده قوی می توانی مشکلات را به آسانی حل نمایی.

مردان حق، آن پایه گذاران علوم باطنیه و حقیقیه، هرگز در مسیر حق سست نمی شوند، آنان واژه های «نمی شود» و «نمی توانیم» و «یأس و نومیدی» را از قاموس زندگی حذف کرده اند.

یکی از عوامل مؤثر در ارادت و همت عالی، برخورداری از حقایق است و این بدون حصول حکمت میسر نیست.

حکمت، علم به حقایق اشیاء است کما هو حقّه. مراد از اشیاء همه موجودات است، چه ناسوتی باشد چه ملکوتی یا لاهوتی.

ظاهری باشد یا باطنی.

از وظایف مهم سالک این است که حقایق و واقعیات را چنان که هست بشناسد، چه به سود او منتهی شود چه به زیان، نه این که با خودفریبی چنان تعبیر و تفسیر کند که به نفع او منتهی گردد.

رهرو الهی در هر پست و مقامی که باشد، باید تنها به عقل خود متکی نشده از عقول عالیه استفاده و از انتقادات غیر مغرضانه استقبال نماید ولو از جانب دشمن باشد. او باید نقایص و معایب خود را در آئینه افکار دیگران ببیند.

حضرت صادق^(ع) می فرماید: من در میان برادرانم کسی را بیشتر دوست دارم که نواقص مرا به عنوان ارمغان به من ارائه نماید.

حضرت رسول اکرم^(ص) می فرماید: مؤمن واقعی در طوفان حوادث، مانند سنبل در برابر طوفان‌های شدید انعطاف پذیر است، اما مؤمن ناآگاه در مقابل طوفان‌ها مقاومت می نماید ولی این مقاومت برای او و جامعه سودی در بر ندارد.

طرح نقشه‌ای موفقیت آمیز برای سعادت خود و دیگران و اخذ نتایج مثبت از رنج‌ها و زحمات، بدون آشنایی و آگاهی به احوال زمانه ممکن نیست.

حضرت صادق^(ع) می فرماید: به اوضاع زمان خود آشنا شوید، ملتی که به اوضاع زمانه آشنا باشد مورد هجوم بیگانگان قرار نمی گیرد.

ملتی که زمان آگاه و اهل تفکر نباشد و از تعالیم عالیه برخوردار نگردد، نمی تواند اوضاع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود را سر و سامان دهد، لذا به جای اتکاء بر خود و استقلال و آزادی باید وابسته بیگانگان گردد.

تدبیر، سید احکام است چنان که در عظمت آن فرموده اند: ساعتی تفکر از عبادت هزار سال بلکه از عبادت ثقلین برتر است، از این رو طالب حقیقی همیشه تابع منطق است نه احساسات.

گرچه در فرهنگ اسلامی فقر، درد معرفی شده و حضرات معصومین^(ع) سخت با آن مبارزه کرده اند، ولی نگرانی آن بزرگواران از سوء تدبیر به مراتب بیش از فقر است.

حضرت رسول اکرم^(ص) می فرماید: من از فقر بر امتم نمی ترسم ولیکن نگرانی من بر شما از سوء تدبیر است.

امروزه توجه زیادی از سوی اذهان عمومی به قدرت، ابر قدرت‌ها و سلاح‌های جدید است، اما با سیری در کتاب آسمانی قرآن

معلوم می‌شود که نیروهای ظاهری و کثرتش چندان مؤثر نیست و یا در صورت تأثیر، اثر ابدی باقی نمی‌گذارد.

کدامین نیرو می‌تواند با تفکر الهی مقابله نماید؟ تمام نیروها و اسلحه‌ها در قبال تفکر الهی در حکم عدم است. ممکن است حتی ذره‌ای از اسلحه‌ها و نیروهای ظاهری هم به کار نیاید، ولی تفکر الهی آن مشکلات را حل نماید.

بسیاری از مشکلات زندگی انسان‌ها با تفکر الهی حل شدنی است و نیازی به قتل و خونریزی و امثال آن نیست.

باید قبل از اقدام به هرکاری تفکر کرد تا در صورت تصویب آن در شورای عقل و تفکر، بدان اقدام نمود، ولو با مشقات و رنج‌ها همراه باشد.

در قبال تحمل مشقات است که تعیین از انسان می‌ریزد و کمالات برمی‌خیزد، این قانون الهی است و در نیل به هدف، از آن گریزی نیست

منظور از خلقت، رسیدن انسان به خالق خویش است، و این سعادت نصیب آن انسان الهی است که نظم را در حد کمال به مقام تحقق رساند تا صاحب مدینه فاضله گردد.

تنها مشاهده تجلی عنصر وحی الهی در جامعه‌ای موجب سعادت نمی‌گردد. چه همان طور که عنصر قانونی در شکل‌گیری جامعه مؤثر است، عنصر فاعلی نظم نیز در کیفیت شکل جامعه سهم به سزائی دارد چه پرهیزکار باشد چه تبه‌کار.

نظم حقیقی یا باطنی، نه بدون وحی آسمانی میسر می‌شود و نه بدون استاد وحی‌شناس و عامل به آن؛ باید هر دو به مقام تحقق رسد تا نظم اصیل استوار گردد.

در سلسله جلیله انبیاء، با انتصاب حضرت ختمی مرتبت (ص)، محال است کسی بر مقام شامخ نبوت راه یابد. همچنین در سلسله جلیله حضرات ائمه اطهار (ع)، با انتصاب حضرت بقیه الله الاعظم، دیگر ممکن نیست احدی بر مقام ولایت و امامت راه یابد.

امامت، آن مقام شامخ ولایت تکوینی با استمداد از وحی آسمانی است که حضرت رسول اکرم (ص) را نیز شامل بود. یعنی آن بزرگوار علاوه بر حفظ شؤون نبوت و رسالت، دارای سمت امامت بود.

مرگ کسی که به سبب نشناختن امام، مردار جاهلی باشد، مسلماً زندگی او نیز زندگی جاهلی بوده است؛ و مرگ کسی که به علت

معرفت به امام، ارتحال معقول باشد، زندگی او نیز زندگی عقلی بوده است.

فردی که بخواهد نظم حقیقی و باطنی ایجاد نماید، در وهله اول باید خود باطناً اهل نظم باشد.

فردی که هنوز نتوانسته در نفس خود نظم به وجود آورد، او نمی‌تواند در درون عده کثیری موفق به ایجاد نظم گردد «لیس یضبط عدد الکثیر من لا یضبط نفس الواحده».

منشأ حقیقی نظم باطن در دل‌ها و تحول معنوی در قلوب، فرمانی است که از ناحیه باطن صادر می‌گردد.

چه بسیار افرادی که به علت برخورداری از فرامین مردان الهی و محبوبین درگاه حق و ایجاد نظم الهی در خود، در مدت کوتاهی متحول شده و در راه حق از همه چیز خود گذشته‌اند و به حیات طیبه و معقول رسیده‌اند.

مسئولیت ایجاد نظم در قلوب و مدیریت جوامع بشری، کسی را سزااست که خود واجد حد اعلای نظم باطنی و الهی باشد.

هیچ گاه دنیا از حجت خدا و زعیم خالی نیست، اعم از این که نیابتی باشد یا منوب عنه. همواره بار تعلیم و تربیت الهی و تزکیه نفوس و ایجاد نظم الهی در قلوب، بر دوش آن مردان الهی است که مؤید به تأیید حجت خدایند.

سمت تعلیم و تربیت، سمت سفرای الهی است. ایشان برای تشکیل مدینه فاضله و اعتلای نفوس به فهم معارف ملکوتی و ارتقاء عقول به معارج قدس ربوبی، مبعوث گشته‌اند.

بدون تزکیه نفس، افزایش مراتب بودجه و امکانات مادی و فعالیت‌ها ولو به حد کمال رسد، درمان درد نشده، بدین وسایل نمی‌توان موفق به احیاء نفوس گردید.

مردان الهی، کشاورزانی هستند که دل‌ها را شیار می‌کنند، جان‌ها را شخم می‌زنند، نفوس را آمادگی می‌دهند و بذره‌های علوم و معارف در مزرعه جان‌ها می‌افشانند، نهال وجودانسان را به جایی می‌رسانند که شجره طوبی شود.

خدای تبارک و تعالی در قرآن مجید خود را زارع معرفی فرموده «افرایتم ماتحرثون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون».

یکی از حقایق با عظمت الهی که بنیاد خویشتن شناسی و خودآگاهی است، موضوع عهد و پیمان الهی انسان با خداست.

بنا به معارف حقه الهیه، عالم ذر عالم تقرر عهود و اخذ موثیق الهی است .

روح انسان پیش از تعلق به قالب، در صفای روحانیت، به شهود بی حجاب حق نایل آمد و استعداد خطاب «الست بربکم» گرفته و به استعداد مقام «قالوا بلی» رسید .

فطرت پاک انسان ها با عهد و پیمانی راستین با پروردگارشان آمیخته است که جز او را نپرستند و فرمان رسولان او را گردن نهند تا به مقام «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» نایل آیند.

ارواح انسان ها، آن مجردات و انوار، مراحل را سیر کرده سرانجام قدم بدین عالم خاکی نهاده و در کالبد جسمانی محبوس شده‌اند. در طی مراحل این سیر و سفر، مشاهدات و علوم الهی و کلام حکمتی بسیار و نیز تغییرات و تبدلاتی برای آنان حاصل شده است.

انسان بنا به مقتضای فطرت الهی، میل و رغبت و اشتیاق تمام به لقاء خالق الانام داشته، از حیات دنیوی و اوضاع آن وحشت دارد، به طوری که معلوم نیست در اولین لحظه ورود و تولد با چه منظره وحشتناکی از دنیا روبرو می‌شود که گریان می‌گردد!

عدم تذکر حقایق عالم الست، در اثر وجود حجب و موانعی است. کمیت و کیفیت این حجب برای همگان یکسان نیست، به طوری که برای محبوبین الهی جهت ادراک معنوی و سیر در عوالم الهی، هیچگونه مانعی وجود ندارد.

منظور از عقل، نه آن فعالیت خاص نظری است که کار با ارزشی انجام نمی‌دهد، بلکه مراد آن عقل سلیم فطری است که در استخدام غرایز حیوانی قرار نمی‌گیرد و از ارشاد و راهنمایی ناتوان نمی‌شود.

ای انسان! آیات آفاقی را که با عظمت ترین آنها حضرات انبیاء و اوصیاء و کتب سماوی است نمی‌بینی؟ آیا آیات انفسی را که با عظمت ترین آنها عقل و وجدان است، مشاهده نمی‌نمایی؟! ندای عقل و وجدان و پند و اندرز آنان را نمی‌شنوی؟!!

راه سعادت روشن، علائم راه مکشوف، سراج‌های منیر الهی فروزان، با وجود این سیر و سلوک آسان، لکن اکثر مردم معرضند «و کاین من ایه فی السموات و الارض یمرون علی‌ها و هم عنها معرضون» .

علت اعراض از حقایق، فراموشی است. این راهی که می‌خواهیم در پیش گیریم، همان راهی است که یکبار آن را دیده‌ایم. لکن

قدرت شنوایی دل و قدرت بصیرت دیدگان قلب را تضعیف کرده، آن مراحل را که سیر کرده‌ایم، به یادمان نمی‌افتد.

سالک الهی می‌تواند به سبب تقوی و کمال تزکیه نفس و تسلیم و رضا، مراتب دید و ادراک قلب خود را به کمال رساند، تا آنجا که آن حقایق را که در اول دیده بود ببیند و آن ندهای حقی را که در اول شنیده بود، بشنود.

مردان الهی در عالم قدس، ندای حق و حدیث دوست را می‌شنوند .

منشأ حقیقی ارادت سالک، معرفت به حق و عهد و پیمان با اوست.

ادراک و معرفت به تعهد الهی، عالیترین ادراکات و والاترین معرفت هاست .

از جمله تعهدات الهی، طلب است که انسان متعهد از عالم ارادت به هوای طلب پرواز کند.

قرآن مجید در موارد بسیار انسان‌ها را به مسابقات الهی تشویق و ترغیب می‌فرماید. این سبقت به آمرزش است نه سبقت برای انحصار قدرت یا درمیدان خونریزی و تنازع در بقاء.

نگرش و ترکیبی که چهره آیاتی جهان عینی را روشن تر می‌سازد، عبارت است از برقرار نمودن ارتباط میان فهم ناب و جهان عینی.

فهم ناب وقتی در مغز انسان به وجود آید که از تنگنای تأثیر و تأثرات طبیعی محض خارج شده در عالم والا قرار گیرد، و جریان اصلی این چشمه سار را از منبع حقیقی آن دریابد

بدون تعهد برین و تحقق فهم ناب، وجود کارگاه بزرگ دنیا برای انسان جز تماشاگاه مجهولات و مبهمات نیست ، که تنها کلماتی از چند سطر محدود و ابهام‌انگیز فرا گرفته است.

پیشگاه ربوبی جایگاه باز شدن سطوح شخصیت انسانی است که آنها را در حیات خود ساخته و پرداخته است.

تا فرصت باقی است به تعهد الهی خود وفا نمائیم، تا شایستگی ورود به محفل جمال ازلی را بیابیم.

کسانی به عهد و پیمان خود وفادار شدند و به ارادت حق پیوستند که از هوای و هوس گذشتند.

چه تفاوتی است بین حیوان فاقد عقل و وجدان با انسانی که آنها را داراست لکن به کار نمی بندد؟

حق به یک معنی، نظم بنیادین زندگی انسان در دو قلمر فرد و اجتماع است.

سالک طریق حق با تزکیه نفس می تواند آئینه دل را برای تشخیص حق و باطل، و طرفداری از حق و مبارزه با باطل، شفافتر سازد.

انسان را آئینه‌ای است که در صورت حفظ شفافیت آن از گرد و غبار معاصی و باتعهد الهی، انعکاس کمال جمال ازلی در آن نمایان شود و اگر به مقام جذبه و اوج آن رسد، انعکاس رود و جمال آید و نور «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم». متجلی گردد.

از جمله مختصات بارز تعهد برین، خلوص و صمیمیت با خویشتن است، تا انسان به هر مقامی رسد خود را نفریبد. حیات الهی در پرتو تعهد الهی است و حاصل آن، برخورداری انسان از علم و عمل الهی و پیوند این دو در حد اعلی است.

تحقق هدف وحی الهی یعنی احیاء انسانیت، بدون تعهد الهی امکان پذیر نیست. ازاینرو همه انبیاء در ره آورد خود اهتمام فراوانی نسبت به تعهد الهی و سه اصل علم و عمل و پیوند آنها، مبذول فرموده‌اند.

خداوند متعال آن حبیب خود را اول به کمالات عالیّه متأدب نمود، سپس او را الگو واسوه انسان ها قرار داده مردم را به اقتداء او امر کرد.

عهد و پیمان بستن با خدا کار سهل و آسانی نیست که به مجرد اداء لفظی، عقد و پیمان تحقق یابد.

انسان حقیقی نمی گذارد که آرزوهای دور و دراز بی اساس، تورم خیالات ذهنی راجانشین رشد حقیقی او کند.

رشد واقعی، یعنی حرکت معنوی و الهی به سوی جذبه حق، باتقوی امکان پذیر است.

در اثر تقوی نور پرفروغ حق بر دل انسان بتابد، و درون او از خواسته ها و لذایذ و آمال بی اساس تخلیه گردد.

غرایز حیوانی بسان مواد کوه آتشفشان، فرهنگهای سازنده بشر و ارزش های اخلاقی را سوزانده و نابود می کند.

انسان تا مجذوب جاذبه الهی نگردد و کششی برای او از نظاره و تعلیم و تربیت الهی نباشد، مغلوب دشمنان بیرونی و بالاخص درونی شده از مقام شامخ انسانیت سقوط می‌کند.

شخصیت انسان به واسطه تعهد ربانی اوست، و هر فردی در حال اعتدال قلبی دارای شخصیتی است.

واجب ترین وظیفه سالکین طریق حق، نگهداری تعهد ربانی است.

اگر کسی تمام فعالیت خود را در تحکیم و تنظیم ساختمان شخصیت به کار برد، اما با فکر صحیح و الهی غرایز درونی را مهار ننماید، نه تنها درباره نیمی از انسان نیندیشیده، بلکه همه معارف خود را از دست داده است.

آنان که عهد کردند ولی سرانجام پیمان الهی را شکستند، غافلند از این که همه معارف خود را از دست داده‌اند.

حضرت رسول اکرم^(ص) و حضرت علی^(ع) حتی در آخرین نفس‌های خود، بیش از هر چیز مردم را به نگهداری تعهد ربانی توصیه فرموده‌اند.

پیغمبر خدا^(ص) چنین فرمود: شخصیت شما در گرو تعهد شماست. هرکسی که به تعهد خود خائن است بر شخصیت خود خائن است.

حرکت به سوی معلمین شایسته، حرکت به سوی جاذبه خداست .

منافقین، محبین دنیا و بی‌خبران، حسن را در ظواهر مشاهده می‌نمایند، زیرا لازمه دیدن بواطن، بصیرت است.

سوگند به خدا معاویه از من هشیارتر و سیاسی تر نیست، او حيله گری می‌کند. به خدا اگر حيله گری منفور و مبغوض نبود، سیاسی ترین مردم من بودم.

کسی که عهد خود را می‌شکند، در ادعای انسانیت، دروغ صریح گفته است.

تردیدی نیست که اکثر منافقین و منحرفین، محب دنیا و ریاست‌اند.

درود بر سالکینی که در عهد و پیمان خود ثابت قدم شده به اعتلای قلبی و روحی موفق گشتند.

اعتلای روحی، فضیلتی نیست که قالب‌های عقل نظری و اراده‌های مربوط به امور طبیعی بتواند آنها را محدود سازد.

ای مؤمن موحد و متعهد! اگر امروز بنازی، زبید. اگر در طرب آئی، شاید، که خودچنین فرمود سینه مؤمن محل اسرار الهیت ماست. بر درخت‌ایمان مؤمن، آشیان مرغ اقبال ماست.

مرغزار سینه سالک متعهد چشمه فیض نظر جلال ماست. این است خلوتگاه مبارک، این است چشمه زلال بی‌آفت.

از نتایج مهم تعهد الهی، ضرورت تحقق رسالت الهی انسان است که هدف آن، بقای انسانیت در مسیر تحولات رو به کمال می‌باشد.

مدعیان رسالت دروغین در سطح رودخانه تاریخ، مانند حباب‌هایی هستند که به صخره‌های پایدار حقیقت برخورد کرده فرو می‌نشینند.

این همه نابسامانی‌ها و کشاکش‌های ویرانگر، نه نتیجه دانستنی‌های بشر است و نه محصول نادانی‌های او، بلکه به سبب بی‌اعتنایی به رسالت نجات‌بخش انسانها است.

طبیعت سودجوی آدمی در همه شرایط آماده پذیرش حق نیست، زیرا اکثریت قریب به اتفاق انسان‌ها در آنچه هستند قالب‌گیری شده، حتی اغلب اوقات از رکود حاصله در آن بی‌خبرند.

از اساسی‌ترین مواد رسالت الهی انسان، آشنا ساختن او به خویشتن است. چه درباره انسان بیگانه از خویش نه هیچ‌تعلیمی صورت می‌گیرد، و نه تلاش حتی عالی‌ترین مکتب‌های انسانی مؤثر می‌شود.

آشنایی راستین انسان با خود تنها از عهده محبوبین الهی ساخته است.

جهش‌های درونی، ضربه‌ها و انفجارهای روانی است که شباهت به انفجارهای اتمی دارد. این انفجارها در انسان اثر مثبت یا منفی به بار آورده حتی می‌توانند سرنوشت انسان‌ها را به کلی دگرگون سازند.

سقوط ملاکهای ارزشی در مسیر زندگی و پیدایش پدیده‌هایی چون اسارت، بردگی، گرسنگی و سایر محرومیت‌ها، نه یک امر

اتفاقی که معلول جبری علت شوم عدم تفکیک هدف و وسیله و بی‌اعتنایی به دیروز و فرداست.

امروزه اکثر انسان‌ها در نتیجه نفس پرستی از حق به دور افتاده و به باطل گرویده‌اند، این است که سرتاسر روی زمین را ظاهراً بحران‌های سیاسی و اقتصادی ولی در اصل بحران‌های معنوی فرا گرفته است.

خطرات بحران‌های سیاسی و اقتصادی بسا که قابل جبران باشد، اما بحران‌های معنوی جبران‌ناپذیر است.

غرور و تکبر، لجنی است در دل که اگر قطره‌ای آب معارف بدان رسد، آن را آلوده تر سازد و اگر به مرتبه تحجر رسد، به کلی مانع نفوذ آب حیات به درون انسان شود.

فردی که چهره دانشمندی او فقط با تأیید غرور و ادعاهای واهی اوست، و با کسب اطلاعات محدود از قلمرو شناسایی خود دست به مطلق تراشی می‌زند، قطعاً او در انحراف مردم تأثیر عمیقی دارد.

آیا مدیریت‌ها و مربی‌گری‌هایی که قوانین و اصول سازنده را تنها درمنطقه «می‌خواهم‌های خود» تفسیر و توجیه می‌نمایند، مرتکب ادعاهای بی‌اساس نمی‌گردند؟!

از شرایط مهم تحقق رسالت الهی، ارزیابی واقع بینانه از خویشتن و مبارزه بامن‌های کاذب و منحوس و تکراری است، نه مبارزه با حیات دیگران.

انسانی که به ارزش حیات خویش واقف و پای بند است، هرگز با حیات دیگران مبارزه نمی‌کند، چه مبارزه باحیات دیگران از مبارزه با حیات خود آغاز می‌گردد.

فطرت آدمی بر مبنای صدق و مطابقت حقیقت بنیانگذاری شده است، لذا از همان لحظه که انسان با حیات دیگران به مبارزه پردازد، اختلال در اساس فطرت او آغاز شده، منجر به هلاکت وی گردد.

بزرگان فرموده‌اند: کسی که بر قدر و منزلت نفس خود جاهل است، به اندازه و ارزش دیگران جاهل تر خواهد بود.

کسی که خود را شناخت، به نهایت هر علم و معرفتی نایل گشت.

سالک باید از اصل و حقیقت خویش آگاه و باخبر باشد. بداند او در همین نقش و صورتی که می‌نماید نبوده است، بلکه اصل و حقیقت او مظهر مرتبه جامعیت الوهیت است که در مراتب تنزل، ملبس بدین لباس گشته است.

سبب تلون آدمی آن است که انسان محتوای قوای عالم است، یعنی او را محتوای قوای عالم آفریده‌اند و از هرچیز سررشته‌ای در نهاد او نهاده‌اند.

روح، ساعتی اسیر پلنگ غضب، لحظه‌ای در کار خوک شهوت، زمانی زیر دست سگ حرص است. اما آنگاه که روح در این جهان در محضر استادان واقعی تعلیم حقایق دید، خاصیت آن تدریجاً ظهور می‌نماید.

چیزی که معین روح است، ذکر عالم اعلی می‌باشد و تأمل در هیئت قدسیه، و تشویق نفس به تقوی و تحلیل به صفات الهیه و اجتناب از بازماندگانی که اسیر هوی و نفس‌اند.

فرار انسان از هر کمال و امتیازی در حقیقت، گریز است از خویشتن که شدیدترین بیماری‌های روانی است.

کسی که خود را بفریبید جان خود را گم کرده و کسی جز او نمی‌تواند جاننش را پیدا کند.

رهبران راستین فقط چراغی فرا راه گم‌کردگان جان می‌گیرند، لکن راه رفتن و نگریستن و تجسس، وظیفه خود انسان است.

بزرگان درون بین با برخورداری از کمال مراتب قدرت تجرید، سعی در شناسایی زوایا و پدیده‌ها و عناصر و نیروهای باطنی خود و به فعلیت درآوردن آن در جهت حصول سعادت ابدی خویش و دیگران داشته‌اند.

آدمی هراندازه از مراتب تخصصات و امتیازات انسانی بیشتری برخوردار گردد، شایستگی آرایش خود طبیعی او به بایستگی ضرورت روح مبدل می‌گردد، بدان‌ها فخر و مباهات نمی‌نماید.

عارفانی که همای‌مناعت بودند، در کنج قناعت گنج سعادت یافتند و در فضای محبوب ازلی پرواز نمودند.

آنان که آرزوهای دور و دراز را در دل پرورانده و در بحر نفسانیت غوطه‌ور بودند و به شراب دنیا بر مراتب مستی خود می‌افزودند، چه شدند؟! ناگهان گرگ اجل چنگال مرگ بر حلقوم آنان فرو برد و به عمر غفلت زده‌ایشان خاتمه داد.

الهی! اهل دنیا دل به دنیا دادند، پند عارفان نشنیدند، روش‌ایشان نپذیرفتند، در هوای عشق دنیا بال و پر گشوده تسلیم این دنیای

فریبکار شدند، اما دیری نگذشت که مقام ایشان سرنگون شد.

حب باطل که غبار آئینه دل است، نمی‌گذارد نور حق بر آن بتابد.

دنیا دوستان از مشاهده باطن دنیا که آخرت است، محرومند «یعلمون ظاهراً من الحیوه الدنیا و هم عن الآخره هم غافلون».

دنیا پلی است گذشتنی و بساطی است در نوشتنی، مرتع لافگاه مدعیان، سرمایه بی‌دولتان، معشوقه ناکسان، قبله خسیسان، دوستی بی‌وفا، دایه‌ای بی‌مهر.

این دنیا است که گوید: من هزاران عاشق خود را کشتم، لکن دستم به خون کسی آلوده نگردید.

ای سالک خویشتن را به متاع دنیا، به مقام ظاهری و موقت مفروش، بنگر چه شدند آنان که در حد کمال چند روزی از نعمت‌های دنیا برخوردار بودند؟!

ای مردم منگرید که ابر دنیا به کجا می‌بارد.

ای سالک جهد کن تا از این پل بلوا به سلامت گذری و آن را دارالقرار خویش نسازی و دل در وی نبندی.

اشرف کاینات چنین هشدار می‌دهد «اتقواالدنیا فوالذی نفسی بیده فان الدنیا لاسحر من هاروت و ماروت»: پرهیزید از دنیا و فریفته آن نشوید، قسم به خدایی که جانم در ید قدرت اوست، دنیا هراینه از هاروت و ماروت ساحرتر است!

طالبی که آرزومند سیر در عوالم ملکوتی، لاهوتی و الوهیت است، باید شرایط را درخود جمع کند تا مجذوب عالم الوهیت شود. مادام که آن سنخیت در او به وجود نیامده و مجذوب عالم ناسوت است، از عالم لاهوتی چه دم زند!

ای انسان! می‌دانی چرا محب و عاشق دنیا شدی؟ زیرا تو حقیقت را مشاهده نمودی .

تأمل کنیم در کار قارون بدبخت که چسان شیطان و نفس اماره دست به هم دادند و او را از دین خارج کردند. خدای تبارک و تعالی به دعای حضرت موسی^(ع) او و خانه اش را در زمین فرو برد «فخسفنا به و بداره الارض».

ای سالک به چشم غرور منگر و از راه «من» بیرون شو که هرگز کسی از «منی» سودی نبرد. آنچه بر سر ابلیس آمد از منی آمد.

یکی از بزرگان، ابلیس را دید و به مصلحتی از اوتقاضای پندی نمود. پاسخ چنین داد: مگو من تا نشوی چون من .

فردا در سرای آخرت، ساکنین مقعد صدق و مقربین حضرت جبروت، کسانی هستند که در دنیا برتری نجستند و خویشان را از همه کهنتر و کمتر دانستند.

کسانی که متکی به قرابت نسب یا متکی به مال و منال و قدرت ظاهری و امکانات دنیوی خود هستند، آنان به بیماری‌های روانی مبتلا شده‌اند.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: آیا شما را خبر دهم که دردتان چیست و درمانتان کدام است؟ درد شما گناهان است و دوی شما استغفار «ان دائکم الذنوب و دوائکم الاستغفار».

رهایی از جاذبه حب دنیا یعنی عبور از جو آرزوهای نفسانی، کار سهل و آسانی نیست. تنها نیرو یا نور الهی می‌تواند زنجیرهای حب دنیا و نفس را پاره کند.

الهی غلام آن مشتاقیم که بر سر کوی تو آتشی بیفروزد. جان طعمه سازیم بازی را که در فضای طلب تو پرواز کند. دل نثار کنیم محبی را که بر سر کوی تو آوازی دهد. رشگ آوریم بر چشمی که از درد نایافت تواشگی ریزد.

چون صاحب تقوی به مقام انقطاع رسد و در ردیف مخلصین قرار گیرد، سه چیز در سه چیز نیست گردد: جستن در یافته محو شود، شناختن در شناخته، محب در محبوب.

بزرگان فرموده‌اند کسی که تقوی را شعار و دثار خود سازد، از سه خطر مهم در امان باشد: اول - شبهات دنیا. دوم - سكرات موت. سوم - شداید احوال قیامت.

ای سالک بدان هر که در دنیا به آتش نفس سوخته باشد، به آتش عقوبت رسد و هر که به آب ریاضت و مجاهدت آتش نفس بنشانند، در عقبی آتش عقوبت بنشانند.

هان ای سالک تغافل امروز، تغابن فرداست، غافل مباش که از تو غافل نیستند! خدای تبارک و تعالی شاهد سر تو و رقیب دل

توست، می بیند و می داند.

ای دیر آمده و زود برگشته، ای به جای شراب سرور، شراب غرور خریده و دل و جان به باد داده، قدمی فراتر نه تا حقیقت را بازیابی.

شراب آن است که ساقی ازل در جام دل ریزد، یکی امروز و دیگری فردا. امروز از منبع لطف روان، فردا از کف رحمان «و سقیهم ربهم شرابا طهورا».

از ارکان تقوی و طهارت باطنی، مراقبه است که آن را نور سعادت گویند. باید در هر حال مراقب خویشتن باشی و گرنه به هلاکت افتی.

مراقبت، کشیک کشیدن نفس و پاسبان حرم دل بودن است.

مراقب دل خویش باش، پاسبان حرم دل شو که دشمنان در کمین اند و به اندک غفلتی دل تو را ویران کنند.

بزرگان فرموده اند: کسی که از زخم دوست بنالد، نامرد است اگر طاقت داری قدم به عالم حق نه. با بیم جان، غواصی نتوان کرد و با عشق به آب و گل، سرافرازی نتوان نمود.

بخوانید مرا بدون غفلت «ادعونی بلاغفله استجب لکم بلا مهله» تا اجابت کنم شما را بدون مهلت.

مرا بخوانید، من آن خدایم که از بنده، عمل قلیل پذیرم و پاداش کثیر دهم «یا من یعطی الکتیر بالقلیل». عمل قلیل بنده را کثیر شمارم و پاداش کثیر خود را قلیل. هزاران نعمت بر بنده نثار کنم و ذره ای نشمارم، اما گاهی را از بنده به کوهی بخرم

«ادعونی استجب لکم» ای عاصیان دل شکسته که به در رحمت من آمده اید، ای واماندگان پا به گل فرو برده ای دردمندان، ای دوستان یکدله، هر کجائید در هر حالی که باشید، غرقه عطا یا خسته تیر بلا، مرا بخوانید، به سوی من آئید، گرد در من پرواز کنید.

ای بندگان من «ادعونی استجب لکم» بخوانید مرا به قدر طاقت، پاسخ گویم شما را به کشف فاقت. بخوانید مرا به دعا و سؤال، پاسخ گویم شما را به عطا و نوال.

بخوانید مرا به اعتذار و توسل، پاسخ گویم شما را به اکرام و تفضل. بخوانید مرا به طاعات موقت، پاسخ گویم شما را به ثنوبات مؤبد.

ای ملا اعلی، اگرچه هزاران سال به آواز تقدیس، پاکی ما یاد کردید لکن از لذت عشق و وصال من آگاهی ندارید. ای تائبین، ای روسیاهان، ای شرمندگان که پیش باب رحمت ما ایستاده‌اید. ای گدایان برهنه بینوا، اگرچه عبادات هزاران ساله فرشتگان عالم بالا و کرویایان راندارید، لکن ذره‌ای سوز عشق دارید. این سوز عشق را به هزاران عبادت کرویایان و فرشتگان ندهیم. ای عاصیان تائب، ای توبه کاران نومید نشوید.

ای انسان! این همه کاینات برای توست. فردا چون تو نباشی این بساط را در نوردند. بساطی که برای دوست گسترده‌اند، چون دوست رفت آن را برچینند.

امروز روز حجاب است، از واسطه ناگزیرید. فردا روز شهود است، واسطه به کار نیاید. فردا چون خورشید معارف طلوع نماید، آفتاب صورت به چه کار آید؟

اخلاص آتشی است که در دل مؤمن بیفروزند که هرچه دهن حق است بسوزاند و دست او را از محارم، به رشته اخلاص استوار کنند.

لازمه اخلاص در نیت، بررسی دقیق عوامل فرهنگی تشکیل دهنده افکار و روحيات و نگرش‌های آدمی در زندگی است. چه یکی از پدیده‌های بسیار رایج میان اقوام و ملل، استحکام رسوبی فرهنگها است، مانند آداب و رسوم و عقاید و سنت‌ها.

«من لم یهدب نفسه لم یتفیع بالعقل»: کسی که در تهذیب نفس نمیکوشد، او از عقل خود سودی نبرده است.

حضرت امیرالمؤمنین^(ع) درباره انسان متقی می‌فرماید: در روزی که زندگی می‌کند مراقب فردایش بوده و در حرکت به پیش، به‌اینده می‌نگرد.

تعلق پاداش و کیفر و اعتلاء و سقوط شخصیت انسان بر مبنای نیت اوست که از نوع فعالیت‌های مغزی و روانی است. نیت یعنی تصمیم و آمادگی اقدام برای نیل به هدف.

آنچه را قرآن مجید به عنوان ارزش‌های انسانی یاد کرده، بسیار است از جمله: عمل صالح، مسابقه در خیرات و قلب سلیم .

نتیجه همه ادله عقلی و نقلی این است که اسلام اصل مکافات را بر مبنای انگیزه درونی دانسته، اخلاص در نیت و اندیشه را از علائم قلب سلیم معرفی می‌نماید.

حرکت به سوی کمال، فطری است مشروط بر آن که انسان فطریاتش را پاک و مقدس بدارد و الا حرکت و تمایلش نزولی است.

اگر سالک طریق حق بر طبق احکام الهی و اوامر و ارشادات استاد الهی حرکت کند، مسلماً بدون وقفه و مانع پیش می‌رود و هر روز بر مراتب ارادت و طلب و عشق او افزوده می‌شود.

وقفه معنوی را علل بسیاری است، که مهم تر از همه یکی اتکاء به عقل و معلومات خود، دیگری ترک منبع الهی در اثروساوس شیطان و نفس، و یا توجه و تمایل به منبعی نازل تر از اولی.

مصونیت از وقفه و تنزل، منوط است به عدم اکتفا به ظواهر و ملاحظه مغز و باطن امور، و این مهم بدون اخذ علم از سرچشمه‌های اصیل باطنی و معنوی امکان پذیر نیست.

منبع اصیل الهی، آن شخصیت والا مقامی است که به اصول و فروع امور آشنا و به ارتباط آنها با هم واقف بوده و تمام حرکاتش آمیخته با چنین علم و معرفتی است.

فردی که به طریق خدا دعوت می‌شود، در حقیقت برای خدمتگزاری و کمک است.

از جمله سایر علل وقفه معنوی و بازماندن از موفقیت و وصال به حقیقت، اکتفا به موفقیت‌های مقدماتی، خستگی و عدم تعقیب امر است. در این راه، صبر و تحمل و مقاومت خستگی ناپذیر و حوصله بسیار لازم است.

هماهنگی بین تعقل و اراده و سایر نیروها ضروری است، تا آنجا که ظهور صفات حمیده به سبب ارتباط و هماهنگی این نیروها است و صفات رذیله، معلول عدم ارتباط آنها.

هرگز معنی با ریاکاری، ظاهر سازی، خودبینی و خودپرستی نمی‌سازد و هر قیافه‌ای که این اشکال را به خود گیرد، به زودی مقاومت خود را در برابر آگاهی‌ها و واقع بین‌های مردم از دست داده و واقعیات پشت پرده آشکار خواهد گشت.

لباس ریا، لباسی است شفاف که زیر خود را نشان می‌دهد، اگر تو آن را پوشی قطعاً برهنه و عریانی.

سرانجام ریاکاران آبروی خود ببرند، آنان بیش از آن که دیگران را بفریبند، خود را فریب داده دست به یک خودکشی تدریجی روحی زده‌اند.

پهنه طبیعت با تمام خارستان‌ها و سنگلاخ‌های بسیارخشن، می‌تواند در اثر تابش اشعه روح، شفاف گشته ماورای خود را نشان دهد، آنگاه از طبیعت آن بینی که ندیده بودی.

خوشا به حال مردانی که ارتباط و هماهنگی ابعاد حیات آنها در حد اعلی است، آنان مسلماً این نت‌های طبیعت را در حد اعلی می‌شنوند. نتیجه این انجذاب خالصانه، استقامت است.

صاحبان اخلاص، دارای سر خدایند و نور الهی در دل آنان متجلی است.

اخلاص به معنی عالیه آن که در اولیاء الهی متجلی است، مستلزم عنایت ربانی است.

اخلاص یگانه عامل لایروبی چشمه سارهای درونی است که با پاک شدن آنها، انبوه معرفت‌های ناب در درون انسان متجلی می‌گردد.

بزرگان چنین فرموده‌اند: بترسید و اجتناب ورزید از کسانی که ابعاد روحانی‌ایشان بایکدیگر هماهنگی و ارتباط ندارد. قسمی از ایشان مردمانی هستند که تمام انرژی‌های مغزی و روانی خود را در راه سود دیگران به کار می‌اندازند، بدون آن که خود از آن سودی برند.

خدمت و فداکاری برای اهل هوی و هوس که سبب طغیان آنان می‌گردد، امری غیر الهی است.

خدمتی که با تعهد الهی انجام یابد فوق مبادله و بهاست.

متأسفانه بنیانیان که اثری از بصیرت در آنها مشهود نیست، می‌خواهند بنیان را معالجه کنند، حتی آنان بنیایی بنیان رابیماری تلقی کرده برای ایشان دارو و درمان تعیین می‌کنند!

طالب حق اگر به عهد خود وفا کند، چشمه سارهای درونی به مفادایه کریمه «و علم آدم الاسماء کلها» که منابع علم خداست، لایروبی شده خداوند تبارک و تعالی درد و درمان زندگی را به او روشن خواهد فرمود «دوائک منک و لا تشعر و دائک منک و لا تبصر»: دوی درد تو از توست ولی نمی فهمی، و درد تو از توست ولی نمی بینی.

عدالت از جمله مهمترین عوامل محرک الهیه ارادت و اشتیاق و محبت است.

میزان الهی در روابط انسانی نمی تواند بر مبنای خواسته ها و تمایلات حیوانی قرار بگیرد، زیرا اینها همه مختل کننده حیات الهی انسان است.

میزان الهی مقوله‌ای از سنخ پدیده‌های عالم طبیعت نمی باشد، چه این پدیده ها را از جان‌های انسان ها و از عالم تکامل خبری نیست.

در حقیقت، میزان الهی جز «من حقیقی» نیست، چنان که حضرت امیرالمؤمنین به فرزند خویش می فرماید «یا بنی اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک فأحبب لغیرک ما تحب لنفسک واکره له ما تکره لها»: ای فرزند من در ارتباط با انسان ها، نفس خود را میزان قرار ده. آنچه را برای خویشتن دوست داری به دیگران نیز دوست بدار و آنچه را که بر خود نپسندی به دیگران روا مدار. این است درخشنده ترین عوامل تکامل در ارتباط با انسان ها.

حضرت امیر مؤمنان^(ع) می فرماید «الزم نفسه العدل فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه»: کسی که خود را ملزم به اجرای عدالت نموده، اولین مرتبه عدالتش نفی هوی از نفس خود است.

کسی که به خویشتن عدالت نمی ورزد و توان رهایی خود از طوفان حوادث و اضطرابات را ندارد، او چگونه می تواند عدالت را درباره دیگران اجرا کند؟!

جامعه‌ای که در تشکل و همزیستی عادل نباشد، چگونه می تواند جوامع دیگر را به عدالت سوق دهد؟!

بر سالک الهی است که بیش از همه مراقب خود باشد، که انسان رشد یافته کسی است که از خود برای خویشتن بهره برداری کند.

مجاهد الهی و عادل حقیقی همیشه با دشمنان ظاهری و باطنی در مقام مبارزه است و نسبت به خود و دیگران عدل می‌ورزد.

مردان الهی تکاپوی جدی در زندگی برای استخراج حیات معنوی از طبیعت و گرفتن حق حیات از انسان نماهای ضد بشریت و احیاء عدالت را به حدی واجب و ضروری دانسته‌اند که تنفس هوا برای ادامه زندگی.

فردی که بر خویشتن عدل نورزد، توقع برخورداریش از عدالت دیگران، خیالی بیش نیست.

حق و عدالت همواره سراغ کسی رود که در مجرای شایستگی‌ها و بایستگی‌ها قرارگیرد و به عنوان یک انسان زنده در صحنه اجتماع، نقش وجودی خود را ایفاء نماید.

بنا به مفاد آیات قرآن، حق یک پدیده فیزیکی نیست که رابط بین آدمیان با طبیعت و هم‌نوعان باشد، بلکه عامل تکاملی در برهه‌هایی از زمان‌هاست که به وسیله عقول سلیم و وجدان‌ها و حضرات انبیاء و اولیاء و دیگر پیشتازان مسیر تکامل آشکار و گوشزد می‌شود، و برخورداری از آن تماماً مربوط به فعالیت ذاتی خود انسان است.

بدون ارشاد و راهنمایی وحی الهی و هادیان طریق حق، غالباً بشر نحوه کاربرد قوا و امتیازات ظاهری و باطنی الهی را نمی‌تواند دریابد.

پاسخ عملی ستمکارانی که حقایق و واقعیات را امواجی از خواسته‌ها و تمایلات خود می‌پندارند، فشار جبر قوانین است که از همه طرف‌ایشان را احاطه کرده و سرانجام همانند برگهای خزان دیده در برابر بادهای طوفانی مغلوب و تسلیم گردند.

ناتوانی انسان‌ها در حفظ حقوق حیات در برابر نیرومندان و ستمگران، جریان بس دردناکی است که هر جامعه‌ای در گذرگاه تاریخ، کم و بیش با اشکال مختلف آن مواجه است. درد ناشی از درو کردن جان‌های آدمیان که جلوه‌گاه مشیت خداست، در درون پاک مردان الهی زبانه می‌کشد.

بدانیم سعادت در انتظار کسی است که به خواب غفلت فرو نرفته و دست فرشته بیداری گهواره‌اش را می‌جنباند، و شقاوت ابدی

در کمین فردی است که در خواب عمیق غفلت، آرمان‌های زندگی خود را می‌جوید.

کسی که با برخورداری از عشق برین الهی در جاذبه کمال به تکاپو در آمده مگر می‌تواند که در بی‌خبری بیارامد و از پاکسازی رسوبات اعمال دست بردارد؟!

چه خطرناک است هوی و هوس که جدی‌ترین موجودات عالم، اشرف مخلوقات را در کارگاه جدی خلقت، به تباهی می‌کشد.

پیش از آن که آرزوهای بی‌اساس و آمال بی‌مغز، زندگی پر مغز و حیات پر معنای ما را در هم نوردد و به دیار نیستی فرستد، باید با امیدهای محرک الهی حرکت کرد که محصولش، زاد و توشه سالک در مسیر تکامل است.

«و انما رجل الدنيا و واحدها من لا یعول فی الدنيا علی رجل»: جز این نیست که مرد دنیا ویگانه آن، کسی است که در دنیا به هیچ مردی تکیه نکند.

اتکاء به خدا شعاعی از اراده خداوندی است که بال و پر طیران در فضای عشق را در انسان می‌رویاند. اما تحقق این مقام معنوی از آن کسی است که به حرمت و کرامت نفس رسد.

بزرگان فرموده‌اند «غایه الادب ان یستحیی الانسان من نفسه»: نهایت ادب آن است که آدمی از نفس خود حیا کند. کسانی از این توفیق برخوردار گردند که به ادراک عظمت نفس نایل آیند.

تکامل برای کسی قطعی است که به نفس خود احترام گزارد. چنین احترام و عظمت، یک مقام معنوی بوده و از مشیت خداوندی است.

خداوند متعال عادل است و هرگز بی‌سبب کسی را عزیز یا ذلیل ننماید، علت اصلی حصول عزت و ذلت در خود انسان است.

عزیزان درگاه حق را علایمی است که هر کسی با جستجوی آن آثار و نشانه‌ها در خود می‌تواند به ارزیابی خویشتن پردازد. از جمله آن علایم، عزت و غنای نفس است.

عزیزان درگاه حق آنانند که با کمال نشاط آماده رفع نیاز دیگران باشند.

حضرت مولای متقیان^(ع) می فرماید: غیبت، نهایت فعالیت انسان عاجز است.

صاحبان عزت نفس، میانه رو هستند «خیر الامور اوسطها».

حضرت صادق^(ع) می فرماید: در هر کاری میانه رو باش نه به اندازه ای تندخو باش که مردم از نزدیکی به تو وحشت کنند، و نه به اندازه ای ضعیف و عاجز که مردم ترا تحقیر نمایند.

حصول عزت و کرامت نفس، مستلزم یک تحول و انقلاب عمیق درونی درکشش ها و خواسته هاست.

گرایش های معنوی در حقیقت، انقلاب و قیام علیه گرایش های نفسانی است.

آن که بر علیه نفس اماره خود قیام ننموده، چگونه می تواند سایرین را ارشاد کند؟ حضرات پیشوایان الهی اول به ارشاد خود پرداخته اند.

اگر طالب عزت نفس هستید، بگذارید دست و پای دیو شهوت شما به زنجیر عقل الهی بسته شود.

در بازار حقیقت جز عشق و عفت نخرند.

اگر هستی کاینات نشانی از هستی خداوندی دارد و همه علوم و معارف بشری نمونه ای از علم خداوندی است، اراده الهی انسان نیز جلوه ای از اراده خداوندی است.

انسان به واسطه همت الهی می تواند به مقامات عالیه پرواز کند «المرء یطیر بهمته کالطیر یطیر بجناحیه».

یکی از عواملی که تأثیر سوئی بر اراده و اشتیاق انسان دارد و حتی می تواند همت عالی را در درون او راکد گذارد، لذایت و آلام است.

درد و الم می تواند به قدری روان انسان را مختل سازد که موجب تعدی و تجاوز بر حقوق دیگران گردد؛ یا شوق تحصیل لذتی

می تواند جامعه‌ای را به ورطه هلاکت اندازد .

هیچ نقصی و قساوتی بالاتر از این نیست که آدمی لذایزش را برآلام دیگران مبتنی سازد.

تنها علوهمت می تواند آرامش و ثبات انسان را در برابر تأثیرات منفی دو پدیده لذت و الم حفظ نماید و با آشنا ساختن انسان با راز اصلی روح, وصول به کمال معرفت را تضمین کند.

بزرگان فرموده‌اند «الحریه نهاییه العبودیه»: آزادگی, نهایت و کمال عبودیت است. آری چون بنده به این مقام رسد, از بندگی خود و دیگران آزاد گردد.

هر عملی که باحریت سازگار نباشد, غیرانسانی است مانند عشق و علاقه مفرط به مخدوم به حدی که به مرحله هدف مطلق رسد.

بدون تصفیه و تنظیم عقلانی, ارتباط انسان با دنیا و کیفیت جاذبه و دافعه آن روشن نگردد. انسان به سبب جهل و سستی اراده دستخوش مقتضیات دنیا و اسیر بی اختیار آنها می شود.

در حقیقت, حیات بدون حریت همچو خورشید بی نور است.

از ناحیه اعلی و از ناحیه حضرت مولی مدام آب حیات تکاملی به پیمانه دل آدمی سرازیر می گردد, اما باید این پیمانه با لجن ها و پلیدی های غرایز حیوانی آلوده نباشد و الا مهلک ترین بیماری دامنگیر انسان شود

اگر آدمی این حقیقت را می پذیرفت که جمال و کمال بی حد و مرز الهی در انتظار اوست, هرگز خود را در راه پدیده های فریبنده کمال نما و زیبایی های زودگذر نمی باخت. و این مجنون های جوامع, آن من خداجو و بی نهایت گرا را در راه وصال لیلی دنیا نمی فروختند.

از آثار مهم حریت, احساس وظایف فردی و اجتماعی است که آدمی را از بیهوده گرایی و بی هدفی آزاد می سازد.

برای مرد الهی آنچه بیش از همه موجب رنج و شکنجه درونی است, عملکرد عده ای از خدا بی خیر ولی مدعی علم و معرفت و

تعقل و تفکر است که صحنه‌های جنگ و بکارانداختن اسلحه را نمایش قدرت قلمداد نمایند!

ناتوان ترین مردم روی زمین، قدرت پرستانند. قدرت پرست برای اثبات قدرت خود راهی جز زیر پا نهادن حق دیگران بلکه نابودی موجودیت آنان نمی‌شناسد.

قدرت به هنگام روی آوری، انسان را در جاذبیت خود فرو برده محاسبات عقلی و منطقی را در مغزش فرسوده می‌گرداند، و تخیلات و توهمات بی‌اساس را به منطقه شخصیت او سرازیر نموده متورم می‌سازد. اما در موقع زوال، عناصر شخصیت را از خواب عمیق غفلت بیدار کرده، تباهی‌های آن را ارائه داده و می‌گذرد.

در دنیا هیچ سقوطی دردناکتر از سقوط قدرت پرستان نیست. آری طعم شیرین قدرت، نه چنان است که تلخی زوال آن را جبران کند.

رویاری دو عقل سلیم روشنائی‌ها به وجود آورد، انسان‌ها را به نیروهای خویش آگاه ساخته به مسیر حق رهنمون سازد، لکن رویاری بردگان قدرت بر تاریکی‌ها افزوده، استعداد‌های مثبت را مختل و نیروهای ویرانگر را بیدار و بکاراندازد.

قدرت محوران برای نیل به مرام و مقصود خود، با هیاهوی زیاد جلب همکاری عده‌ای بی‌خبر می‌نمایند تا موفق به اخذ مجوز قدرت ظاهری شده، حق ورود به نمایشگاه تنازع بقاء را بیابند. این غافلان را باکی نیست که هرچند گاهی میلیون‌ها نفر نقش بر زمین این نمایشگاه گردند!

از جمله تبهکاری‌های قدرتمندان ناآگاه، شستشوی مغزی انسان‌هاست که ساده‌ترین و مؤثرترین وسیله انحراف اذهان است و روش متداول آن، اشکال مختلف جوسازی و تلقینات شخصی و عمومی است.

یکی دیگر از ابعاد مقابله با قدرت محوران، مبارزه با تهاجم فرهنگی است.

تهاجم فرهنگی، معلول عدم رشد فکری و روحی انسان‌هاست و آن را دوپایه است: یکی تحقیر فرهنگ خودی، دیگری تکبیر فرهنگ بیگانه.

تا مردمی به پستی و بی‌هویتی و احساس حقارت در خود نرسند، شیفته و شیدای فرهنگ بیگانه نگردند.

در اثر تهاجم فرهنگی است که هنوز هم خودباختگی نسبت به بیگانگان در زوایای فکر و عمل و تصمیم برخی افراد جامعه نهفته است.

از نظر اسلام تکیه جز بر خدا و خویشتن، کفر است.

مسئولیت و وظیفه عظیم رهروان حقیقی است که علاوه بر علم و عمل به حد کمال، عده کثیری از جوانان را نه تنها در این مرز و بوم، که در سطح جهانی هدایت نمایند که فردا در پیشگاه الهی آنان را عذری نباشد.

ای سالک! این همه حضرات انبیاء که آمدند کار نوبی بدین عالم نیاوردند و خبر نوبی در سینه تو نهادند، بلکه آنچه را که در سینه تو نهاده بودند بجنابانیدند، و آنچه را بر تو به ودیعه نهاده بودند، ترا به سوی آن خواندند.

ای مسافر الهی! باید عقبات کثرت را به توفیق حق بپیمایی و به شهر وحدت گام نهی.

مهاجرین حقیقی کسانی هستند که مراحل کثرت را پیموده به وحدت رسیده‌اند؛ سالکین طریق حق، مهاجرین و مسافرین الهی‌اند.

هجرت دو قسم است: یکی هجرت ظاهر، دیگری هجرت باطن. هجرت ظاهر آن است که خانه و شهر را وداع کند، هجرت باطن آن است که دنیا و عقبی را وداع نماید.

هجرت ظاهر موقت است، هجرت باطن مستدام. در هجرت ظاهر زاد انسان طعام و شراب است، در هجرت باطن زاد انسان لطف رب الارباب.

در هجرت ظاهر، منزل غار است، در هجرت باطن منزل، ترک اختیار.

هجرت ظاهر از مکه به مدینه، هجرت باطن از اضطراب نفس شورانگیز تا سکینه‌سینه.

حضرت رسول اکرم^(ص) می‌فرماید: مهاجر آن است که از کوی جفا هجرت کند و راه صفا و وفا در پیش گیرد.

اموری که انسان را از یاد خدا غافل کند، کثرت است و دنیای او به شمار رود.

یگانه عامل رساندن انسان به وحدت و سلطه بر کثرت، توحید است.

کسی توانایی عبور از کثرت به وحدت و از شهادت به غیبت را دارد که همانند خلیل خدا در محبت و عداوت، در اراده و کراهت و بالاخره، در جذب و دفع به کمال وحدت رسد.

سرکثرت و جهان طبیعت در ضیق وجودی آن است، چه یک چیز طبیعی نه دردیگری حضور دارد و نه پذیرای غیر خود است. اما راز ماوراء طبیعت در سعه وجودی آن است، که یک شیء مجرد نه در حضور دیگری محجوب است و نه از شهود غیر خود محروم.

ای سالک، ای مهاجر حقیقی، ای مسافر الهی! دل سوخته تو بر مثال خلیل خداست، نفس تو بر مثال آن مهجور، هوای نفس آتشی است که نفس افروخته و آن دل سوخته را باسلسله ها و اغلال بسته به منجنیق معاصی نهاده و به آتش انداخته، ندا می‌رسد «یا نارکونی برداو سلاما»، این بنده دلسوخته درد عشق ماست، سوخته را بار دگر نسوزند.

ای انسان! تنها بر ابراهیم^(ع) نبود که در راه خدا از هستی خود و فرزند عزیزش بگذرد و به تمام مشقات و شکنجه ها صبر نماید، تونیز باید پیرو او باشی و در قبال این حقایق مسئولیت خود را ایفاء نمایی. چه معنای حقیقی شیعه همین است که رهرو راه آن بزرگواران باشیم.

موت ارادی، شکستن خواهش های نفسانی و کشتن شهوات حیوانی است، همان که فرموده اند «موتوا قبل ان تموتوا».

سعادت مند کسی که جسمانیه الحدود او در روحانیه البقاایش مستهلک گشته، رنگ الهی به خود گیرد.

بعد روحی در رشد و کمال، نیازمند تعلیم و تربیت و فعلیت اراده است. تا این اراده به مقام تحقق در نیاید، مبدل به ارادت نگردد.

در قرآن مجید از عشق به اشتداد حب تعبیر شده «والذین آمنوا اشد حبا لله».

دوستی حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء، دوستی حق است.

صبحی است ظاهری، که صاحب چشمان سالم آن را مشاهده نماید. لکن صبح ازل را دیدگان ظاهر نبینند، برای مشاهده آن، دیدگان قلبی باید.

زندگی حقیقی آن است که به فجر دائمی و ابدی منتهی شود، آن فجر ابدیتی که در پی آن دیگر شبی نباشد.

بعد از موت ارادی است که تشنگی دل به وجود آید و از شراب طهور سلسبیل سرمست شود. آنجاست که سالک طریق حق می‌خواهد با دو بال عشق و مستی به سوی جانان پرواز نماید.

مبنای سلوک طریق عشق خدایی به موت ارادی است.

موت ارادی پس از اخذ مسائل و معارف اصلیه و فرعیه، با طی مراحل حاصل شود که عبارتند از: توبه، زهد، توکل، عزلت، قناعت، ذکر، توجه، صبر، مراقبه، رضا.

تعلق به محسوسات، آفت جان و دل است.

ذاکر کسی است که بیرون آید از ذکر غیر حق به فراموشی «واذکر ربک اذا نسیت».

سالک باید مشتاق لقای او باشد جان و دلش نه آب و گلش. روحش از جناب او مددیابد و استغاثه از درگاه او جوید و شکایت از فراق او به او کند.

بزرگان فرموده‌اند شکایت را سه وجه است:

اول - شکایت از حبیب نزد غیر حبیب، و این اقتضای بیزاری کند از یاری.

دوم - شکایت از غیر حبیب نزد حبیب، و این را نیز خوب ندانسته‌اند.

سوم - شکایت از فراق حبیب به خود حبیب، بزرگان این را پسندیده‌اند.

سالک حقیقی کسی است که حب ما سوی را از دل بیرون کند «الذین آمنوا اشد حبا لله».

سالک باید هوش در دم داشته باشد، یعنی هر نفسی که کشد از سر آگاهی و حضور بوده غفلت بر آن راه نیابد.

سالک باید نظر بر قدم داشته باشد و مراد از آن، سرعت سیر سلوک است برای قطع مسافت هستی و طی عقبات خود پرستی، و سیر در راه حق با کمال توجه و دقت که پایش از این راه نلغزد.

سفر در وطن، یعنی سالک در طبیعت بشری سفر کند. بدین معنی که از صفات بشری به صفات ملکی و از صفات ذمیمه به صفات حمیده انتقال کند، که خبیث هرچاکه انتقال کند خبثت از او زایل نگردد تا انتقال نکند از خبث.

خلوت در انجمن؛ یعنی به ظاهر با خلق و به باطن با حق، و جز جمال و جلال حق مشاهده نکند «رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله».

حقیقت ذکر آن است که از الفاظ و عبارات بیرون شوی. سالکا جهد کن تا از لغات و الفاظ و عبارات که غبار راه توست، خلاص شوی. مادام که به ذکر حقیقی که منزله از الفاظ است، نرسیده‌ای از قید خود نرسته‌ای.

ذکر وقتی مقبول درگاه الهی است که باطنی باشد چه توأم با ذکر ظاهری یابدون آن، زیرا اصل ذکر باطنی است.

ادنی مراتب ذکر قلبی، اشرف است از مجرد ذکر لسانی به جهت عدم تطرق ریا و عدم اطلاع غیر. مرتبه اعلائی ذکر قلبی آن است که در مشاهده جمال و جلال او مستغرق بوده و در هر چیز، نور الهی را ملاحظه کند.

حد کمال ذکر باطنی و ظاهری یا دعا، وقتی است که از ناحیه الهی به قلب الهام شود.

ذکر و دعای عارف طریق حق، ظاهراً از زبان او جاری است، اما باطناً از ناحیه حضرات معصومین^(ع) و یا حق تعالی است؛ حتی آمین‌گوینده ظاهراً او لکن باطناً هم دعا وهم اجابت از ناحیه حق است.

تفکر سیر انسان است در معقولات از مبادی تا به مقاصد، و نظر را نیز همین معنی باشد. آری بدون سیر، کسی از نقصان به کمال نرسد، از این جهت فرموده‌اند که اول واجبات، تفکر و نظر است.

چون انسان در تقوی و تزکیه و ذکر باطنی مداومت نماید، سلطان ذکر بر شهر دل مستولی گردد و هرچه بنیاد غیر حق است از دل بیرون کند. در این صورت، جوهر ذکر قائم مقام همه نقوش گردد و در نتیجه کمال آرامش در دل پدید آید «الا بذکر الله تطمئن القلوب».

سالکا! زندگی حقیقی آن است که فتوح ایمانی دهد نه آن که روح حیوانی نهد.

ای سالک اگر یک قطره آب ناپاک از باطن مرد برخیزد، جنابت او را ثابت شود ولی به آب طهورمی توان آن را زایل نمود. ولی اگر ذره‌ای ناپاکی خودبینی، ساکن باطن مرد شود، به آب همه عالم نمی‌توان آن را زایل نمود. اگر انسان از عبادات و طاعات روی همه عوالم را پر کند، بدان نرسد که ذره‌ای از خود رها شده و خود را نبیند.

ای سالک! اگر خود را واپس‌ترین همه عوالم ندانی، این راه را نشایی. نعمت و عافیت ظاهر ترا نفریبد که فرموده‌اند: کار آسان است صبر بر بلا و شدت، صعب تر آن که بر نعمت و عافیت صبر کنی که مبادا سبب انحراف تو از راه حق گردد.

از عارفی پرسیدند راه از کدام جانب است؟ فرمود: از جانب تو نیست، چون از تودرگذشت از همه جانب ها راه است.

ای بی‌خبر! تا امروز از در نفس آمدی، اکنون از در دل درآی تا به خدا رسی که بر بارگاه حق، تنها صاحبان دل سلیم را بار است. به علم و نظر خودمتکی مباش، که هرکه در این مقام ترک نظر خود گوید، نظر حق به دلش پیوندد.

اگر کسی خواهد بدون تسلیم به استاد الهی معالجه خود به نظر عقل و علم خویش کند، نتواند و به جایی نرسد و خوف آن باشد که در ورطه هلاکت افتد. کسی که با هوای نفس به طبع خود بر خویشتن تصرف کند، جان به باد خواهد داد.

ای سالک! نیت و اراده خالص را در خویشتن به مقام تحقق در آور، و بدان تخم ارادت چون در زمین دل افتاد، باید انسان آن را غنیمت شمارد و عزیز بدارد و غذای مناسب حال اودهد و این غذا جز در بوستان اساتید الهی یافت نشود.

سالک حقیقی در جستجوی استاد کامل پیا خیزد، اگر در مشرق نشان ندهند به مغرب رود، و اگر مواعی در رسیدن به خدمت استاد شود، به قوت بازوی ارادت بگسلد.

راه و رسم تمام راه یافتگان حریم عین الیقین و حق الیقین این است که حقایق و علم لدنی و اذواق و الهامات درونی خود را از دیدگان نامحرمان پنهان داشته‌اند.

سالکا! خوشا آن روزی که مرغ دلت از قفس ادبار نفس رهایی یابد و در فضای رضای حق پرواز کند. قفس قالب، امانت جان مرغ، پر او عشق، پرواز او ارادت، افق او غیب، مقصد و مقصود او محفل جانان. آنگاه این همه ترا مبارک و ابدی باد.

الهی باران لطف بر اسرار دل دوستان نازل کردی و از تربت وفا نور صفا متجلی شد، به نور آفتاب ازلی پرورش یافته در روضه قدس، گل انس بشکفته، از افق تجلی باد رحمت وزیدو رهی را از دست آب و خاک بربروده بر محفل وصال رسانید.

پایان